

ستون اول:

مضحکه "انتخابات" رژیم!

نام نویسی کاندیداها برای "انتخابات" مجلس نهم شورای اسلامی پایان یافته است و غالب افراد این لیست که از دو جناح اصولگرایان، یعنی طرفداران ولایت فقیه و دولت احمدی نژاد می باشند، منتظر گذر از فیلتر شورای نگهبان هستند. در این دوره دایره "انتخاب شوندهگان" بیش از هر زمان محدود شده است و بجز چند نفر از شهرستانها که به اصلاح طلبان تمایل دارند و به صورت مستقل خود را کاندید کرده اند، چهره های این طیف نیز غایب هستند. با اینحال نکته مهم در مضحکه این بار "انتخابات"، نمایندگی شدن یا نشدن این یا آن جناح رژیم، در این نمایش نیست، بلکه دو نکته زیر است.

اول اینکه کارگردانان این "انتخابات" برای گرم کردن بازار مکاره شان، این بار در نظر ندارند با کارت انتخابات بازی کنند تا به مانند "انتخابات" دو سال پیش ریاست جمهوری، میدانی برای اپوزیسیون نمایی جناحی از خود، به منظور ایجاد توهم اقشار میانی و بینابینی فراهم کنند. اوضاع سیاسی ملتبهت ایران، از نظر سران رژیم میدان خطرناکی برای اینگونه مانورها است. دفعه قبل این رویه را آزمودند و بهره گیری توده ها را از فضای بوجود آمده، دیدند و کارناوالشان پرهزینه شد.

نکته دوم این است که این بار، نه تنها نمی خواهند با فضا سازی کاذب مردم را پای صندوق های رای بکشانند، بلکه با امنیتی نامیدن و امنیتی کردن فضا می خواهند به هدفشان برسند. خامنه ای از چند ماه پیش هشدار داده این مسئله می تواند به یک "تهدید امنیتی علیه کشور" تبدیل شود. در این حالت آنها باید با حربه های دیگر و تجربه شده این "خطر" را از سر بگذرانند. یعنی از تهدید و ترساندن مردم از عواقب شرکت نکردن در "انتخابات" گرفته تا تعمیق و امتیاز دادن به قشرهایی از مردم، امر گرم نگه داشتن نمایش انتخابات را برای حفظ ظاهر و ادعای مشروعیت پیش ببرند و ابزار مطمئن و تشکیلاتی که می تواند این پروژه "امنیتی" را در نظام جمهوری اسلامی پیش برد سپاه و بسیج و ارگانهای وابسته به آنهاست.

با اینحال شکل پیشبرد این پروژه به نظر نمی رسد یکدست کردن مجلس باشد و دوراندهش ترهای سپاه هنوز باید با کارت های دعوی درونی حاکمیت در سطحی محدودتر بازی کنند. این درجه از "انعطاف" در جامعه بسته و خفقانی ایران که حتی اصلاح طلبانی حکومتی را بر نمی تابد، برای آنها فرجی برای ادامه بقا و تکمیل پروژه هایشان است.

صورت مسئله بالا برای کارگزاران رژیم واقعی است، چون در شرایطی به انتخابات مجلس نزدیک می شوند که بحران اقتصادی تحت تأثیر تشدید تحریم های اقتصادی، و گذشت یک سال از اجرای سیاست حذف یارانه ها بیش از هر زمانی آثار ویرانگر خود را بر کار و زندگی کارگران و توده های زحمتکش بجای گذاشته است. ابعاد بیکاری، تورم و سیر صعودی قیمت مایحتاج اولیه مردم میلیونها خانواده کارگری را به زندگی کردن زیر خط فقر رانده است. بر بستر این اوضاع اعتراضات و اعتصابات کارگری گسترش پیدا کرده و خطر انفجار اجتماعی هر دو جناح رژیم را در خوف و هراس دائم فرو برده است. اینها در حالی است که امواج خیزش های انقلابی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا روحیه مبارزه جویی و امید به تغییر از پائین و توسط اراده انقلابی توده های محروم را در دل مردم ستمدیده ایران نیز زنده و شکوفا نگاه داشته است. همین عوامل و فاکتورها هستند که "انتخابات" مجلس را به یک مسئله امنیتی برای سران جمهوری اسلامی تبدیل کرده است.

اما سؤال این است که توده های مردم ستمدیده ایران چگونه به چاره جویی رژیم در این رابطه برخورد خواهند کرد؟ مردم می دانند در شرایطی که ابتدائی ترین آزادی های سیاسی از آنان سلب شده است، در شرایطی که فیلترگذاری ها و تقلب از ابتدا تا انتها بر پروسه انتخابات سایه افکنده است، مکانیسم انتخابات هیچ ربطی به دخالت مردم در تعیین سرنوشت جامعه ندارد و انتخابات مضحکه ای بیش نیست. اما واقف بودن بر این امر کافی نبوده و نیست. بلکه باید برای آن بخش از اقشار میانی که مرعوب فضا سازی های رژیم قرار می گیرند، آگاهگری بیشتری در مورد جایگاه و ماهیت "انتخابات" کرد. فراتر از این فعالین کمونیست و انسانهای آزادیخواه باید از این فرصت استفاده کنند و راه رهائی از چنگ هم این مصائب و محرومیت ها، راه تشکیل یابی و راه خلاصی از شر جمهوری اسلامی را پیگیرانه تر به مردم نشان دهند.

سردبیر

سال ۲۰۱۱ تعمیق بحران، اعتراضات جهانی



شیخ دهشتناکی که از اواخر ماه های ۲۰۰۸ میلادی نمودهای اولیه خود را از آمریکا آغاز نمود، در گسترده ترین شکل خود سیمای سال ۲۰۱۱ میلادی را ترسیم کرد. اگرچه بحران در قدرتمندترین اقتصاد جهان نقطه آغازین خود را یافت ولی در پروسه گسترده گویی خویش، در اروپا تمرکز پیدا کرد. دولت مردان سرمایه در روزهای اول سال ۲۰۱۱ به مردم جهان وعده دادند که بحران را مهار کرده اند، که تدابیر کافی اتخاذ شده است که مجدداً شکوفایی اقتصادی به وجود آید، که بانکها تحت کنترل قرار گرفته اند و... همچنان که آن زمان دروغ گفتند اکنون نیز در پایان سال و بعد از آخرین نشست اضطراری سران اروپا و در دهمین سالگرد پول مشترک یورو از قدرت جهانی یورو و ثبات آن صحبت کرده و باز هم با وقاحت تمام دروغ می گویند.

ایران اتمی، آیا آلترناتیو نجات بخش رژیم اسلامی است؟



حذف سوبسیدها، تردید بخش هایی از حاکمیت، و انتقادات مطروحه!



جایگاه حزب کمونیستی در مبارزه طبقاتی



آغاز سال ۲۰۱۲ میلادی

نصرت تیمورزاده

سال ۲۰۱۱ تعمیق بحران، اعتراضات جهانی



بحران جهانی بسیار کمتر از دولت آلمان بود. بلندگوهای بورژوازی به مردم جهان گفتند که این آز و طمع گروهی از بانکداران بود که بحران را به وجود آورد. در فاز بعدی اعلام کردند که ورشکستگی دولت‌ها ناشی از این بود که مردم این کشورها فراتر از قدرت مالی خود زندگی کرده‌اند و صد البته این اوج بی‌شرمی بود و می‌بایست زمینه تهاجم به زندگی و معیشت توده‌های میلیونی کار و زحمت را فراهم سازند، و همه این تبلیغات برای این بود که خاک در چشم مردم پاشیده و این توهم را ایجاد کنند که گویا نه جوهر خود سیستم سرمایه‌داری است که بحران زاست و نه بحران در نمودهایی از آن نوع بحران بانک‌ها، بحران بدهی دولت‌ها، بحران دولت‌ها و...

مردم جهان در گرد و غبار حاصل از این هیاهو باید فراموش می‌کردند که تمام تاریخ دویست و اندی سال نظام سرمایه‌داری نشان داده است که سرمایه به آنجایی می‌رود که نرخ افزایش سود بالا بوده تا موجب افزایش سرمایه گردد. این البته در ذات سرمایه است. این نمونها نشانه‌های بحران مجموعه یک سیستم است که خود را در بحران‌های دوره‌ای عرضه می‌دارد. در واقع امر تمام ترفندهای به کار رفته از زمان آغاز مهار بحران در شاخه‌های نمادینش راه حلی برای مهار بحران جهانی نبود. روشن هم بود که تمام این راه حل‌ها راه حل‌های سرمایه‌دارانه بوده و توجه نداشت و نمی‌خواست داشته باشد که بحران در این نمادها نشان از بحران خود نظام سرمایه‌داری با تضاد ذاتی خویش یعنی تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است.

آخرین تیر ترکش دول اروپایی برای نجات یورو در انتهای سال ۲۰۱۱ که در جلسه اضطراری دسامبر سران بازار مشترک به تصویب رسید، پیشنهاد تغییر قانون اساسی اروپا مبنی بر کنترل اوضاع مالی کشورهای اروپایی بود. این پیشنهاد طرحی جهت مستعمره کردن کشورهای ضعیف اروپا توسط آلمان - فرانسه بود. این عمل جراحی نمی‌توانست مورد قبول دولت بریتانیا، دومین کشور قدرتمند اروپا قرار گیرد. آنها بلاجبار از دایره تصمیمات این نشست خارج شده و اروپا عملاً گام‌های نخستین تجزیه خویش را برداشت. این امر البته نتیجه منطقی حادثه شدن بحران بود. هر چه بحران اقتصادی در کشورهای اروپایی عمیق‌تر گشت، تضاد منافع مابین دول مختلف اروپایی و گروه‌بندی‌های سرمایه ملی نیز عریان‌تر در جامعه ظاهر گشت. این امر البته پدیده نوظهوری برای مارکسیست‌ها نبود. در عصر امپریالیسم، اتحاد بین امپریالیست‌ها و منافع اقتصادی آنها در تقابل با یکدیگر و حتی در تقابل با دول پیرامونی قرار دارد. ایجاد بازار مشترک اروپا، بعدها کشورهای عضو

جهت سرمایه‌گذاری، همچنان در طول سال ۲۰۱۱ در انجماد به سر بردند. در سپتامبر سال ۲۰۱۱ تقاضا برای تولیدات صنعتی در منطقه پولی یورو معادل ۶۸ درصد کاهش یافت (مجله اکونومیست - نوامبر ۲۰۱۱) و این رقم شدیدترین کاهش بود که از زمان آغاز بحران مؤسسات تولیدی و صنعتی را با خود مواجه ساخت.

اگر چه در اوایل سال ۲۰۱۱ دولتمردان پول مشترک یورو حاضر نبودند که ورشکستگی دولت یونان را بپذیرند، به این بهانه که اعلام این امر ثبات پول مشترک یورو را از بین خواهد برد، ولی همچنان که بارها و بارها دیده شده است، واقعیت جان سخت‌تر از آن بود که بتوان آن را در زیر پرده نگهداشت. در حالیکه دولتمردان اروپا در حال پیچیدن نسخه‌هایی جهت «نجات» دولت یونان بودند، که در واقع امر نجات بانک‌های خود بود، معلوم گشت که ایتالیا، اسپانیا، ایرلند و پرتغال وضعیت بهتری ندارند. سقف صندوق چتر مالی اروپا از ۱۱۰ میلیارد یورو آغازین خود به بیش از یک بیلیون دلار افزایش پیدا کرد. بانک مرکزی اروپا نرخ بهره خود را به ۱ درصد کاهش داد، با این امید که بانکها از این صندوق جهت واگذاری اعتبارات به مؤسسات صنعتی و تولیدی و معاملات مالی با یکدیگر استفاده کنند و انجماد حاکم بر بانکها از میان برداشته شود. ولی تنها عملی را که بانک‌ها انجام دادند این بود که تنها در یک روز چهارصد و نود میلیارد یورو از بانک مرکزی اروپا وام گرفته و به جای آن اوراق قرضه دولتی کشورهای مختلف اروپایی را تحویل بانک مرکزی اروپا دادند. و از این رهگذر هم سودهای میلیاردی به جیب زدند، بدون این که فرجی در ارتباط با واگذاری اعتبار به مؤسسات تولیدی و صنعتی و یا معاملات مالی با بانکهای دیگر به وجود آید. و این چیزی جز نشانه عمیق بی‌اعتمادی بانکها به یکدیگر و به دولت‌های اروپایی نبود و حتی نوسانات بورس نیز آرامش نیافت. در طول سال ۲۰۱۱ بورس آلمان ۱۵ درصد ارزش خود را از دست داد. در مقایسه با سال ۲۰۰۷ یعنی یک سال قبل از آغاز بحران این رقم معادل ۲۷ درصد است. در یک اقدام بعدی چتر حمایتی مالی اروپا به رقم ۴ بیلیون یورو افزایش پیدا کرد تا دولت‌های ورشکسته از طریق واگذاری اوراق قرضه خود به بانک مرکزی اروپا، مفری برای تنفس بیابند. در این میان این حقیقت را نباید فراموش کنیم که بدهی نجومی دولت‌های سرمایه‌داری در بیشترین بخش خود نتیجه ترکیب حساب‌های بازارهای مالی اسپیکولاتیو، نتیجه تزریق ارقام نجومی به مؤسسات مالی ورشکسته و اجتماعی کردن نتایج هولناک حاصل از بحران جهانی می‌باشد. کافی است بدانیم که مثلاً بدهی دولت‌های ایرلند و اسپانیا قبل از آغاز

شیخ دهشتناکی که از اواخر ماه‌های ۲۰۰۸ میلادی نمودهای اولیه خود را از آمریکا آغاز نمود، در گسترده‌ترین شکل خود سیمای سال ۲۰۱۱ میلادی را ترسیم کرد. اگر چه بحران در قدرتمندترین اقتصاد جهان نقطه آغازین خود را یافت، ولی در پروسه گستردگی خویش، در اروپا تمرکز پیدا کرد. دولتمردان سرمایه در روزهای اول سال ۲۰۱۱ به مردم جهان وعده دادند که بحران را مهار کرده‌اند، که تدابیر کافی اتخاذ شده است که مجدداً شکوفایی اقتصادی به وجود آید، که بانکها تحت کنترل قرار گرفته‌اند و... همچنان که آن زمان دروغ گفتند اکنون نیز در پایان سال و بعد از آخرین نشست اضطراری سران اروپا و در دهمین سالگرد پول مشترک یورو از قدرت جهانی یورو و ثبات آن صحبت کرده و باز هم با وقاحت تمام دروغ می‌گویند. در همان زمان ما گفتیم که تمام اندام‌واره‌های اقتصاد جهانی در جریان حرکت سریع و بلا انقطاع این شیخ دهشتناک به بستر بیماری کشانده شده‌اند. شیخی که از خویشتن خویش یک نظام واژگونه سر برآورده و تمام برج و باروی قلعه‌هایی که فتح ناشدنی می‌نمودند، ترک‌های عظیمی برداشته‌اند. سرمایه‌داری نه تنها به مثابه یک سیستم اقتصادی اعلام ورشکستگی نموده، بلکه از نظر ایدئولوژیک نیز جوهر ارتجاعی خود را به نمایش گذاشت. آنهایی که با هزاران ترفند در گوش مردم جهان می‌خواندند که بازار خود قادر به تنظیم روابط خویش است، بی‌شرمانه خواهان دخالت دولت‌ها در تنظیم روابط بازار گشتند. آنهایی که در گوشه گوشه جهان بازارهای بورس به راه انداخته و میلیاردها دلار در یک چشم به هم زدن از طریق رد و بدل اوراق بورس به جیب زده و شب‌ها با خیال راحت به خواب می‌رفتند، فریاد برآوردند که بانکها و بازارهای بورس را باید کنترل نمود. آن غول مالی را که از درون شیشه بیرون آورده و تمام مرزهای جغرافیایی را برای جولانش بدون برج و بارو نهاده بودند، انبوهی از خرابی‌ها را برجا گذاشت. اگر چه دول سرمایه‌داری با تزریق ارقام نجومی ورشکستگی بانکها را تا درجه معینی مهار کردند، ولی خود در چنبره بدهی‌های میلیاردی و ورشکستگی گرفتار گشتند. با وجود همه این ترفندها ناشی از این که از سویی بانکها اعتماد خود را به بانک‌های دیگر از دست داده و هیچ بانکی حاضر نبود که اعتبارات مالی در اختیار سایر بانکها قرار دهد، چرا که بیم آن می‌رفت که با ورشکستگی بانکی بانکهای دیگر با خطر ورشکستگی روبرو شوند و از سوی دیگر بانک‌ها حاضر به واگذاری اعتبار جهت سرمایه‌گذاری در رشته‌های تولیدی و خدماتی نبودند، نتیجتاً دو فونکسیون اصلی بانک‌ها یعنی رد و بدل پول بین یکدیگر و اختصاص اعتبار

دنیای برخی از شاخص‌های مقاومت اعتراضی طبقه کارگر و توده‌های مردم در مقیاس جهانی بود. بدون تردید مجموعه این اعتراضات شرایط مساعدتری را جهت تعرض‌های بعدی خلع یدشدگان فراهم می‌آورد. ولی با این وجود نمی‌توانیم نکات ضعف جنبش جهانی خویش را نادیده بگیریم. این مبارزات نشان داد که اتحادیه‌های کارگری رفرمیستی و به خصوص رهبران بوروکرات این اتحادیه‌ها قادر نیستند مبارزه طبقاتی مؤثری در تقابل با تهاجم طبقه سرمایه‌دار را سازمان دهند. آنها نه تنها سیاست دول امپریالیستی را مورد پشتیبانی قرار دادند بلکه به متابه نیروی باز دارنده در میان طبقه کارگر عمل کردند. آنان به بلندگوی طبقه سرمایه‌دار تبدیل شده و در ادامه سیاست سازش طبقاتی خویش، این دروغ بزرگ را به خورد کارگران دادند که گویا کارگران و سرمایه‌داران «منافع مشترک ملی» داشته و جهت حل بحران هر یک باید سهم خویش را بپردازند. آنان خاک در چشم کارگران پاشیدند تا این امر را که طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار منافع متضاد دارند را در پرده نگهدارند و این که بحران ادواری یک قانونمندی نظام سرمایه‌داری بوده و تنها با پایان دادن به این نظام و کسب قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر و خلع ید از سرمایه‌داران است که این نظام و بحرانش به سرانجام می‌رسد.

به هر حال مسئله مرکزی در مبارزه طبقاتی و توده‌ای جاری چه در کشورهای متروپل سرمایه‌داری و چه در کشورهای پیرامونی به مانند هر مبارزه طبقاتی و به مانند هر جنبشی که توده‌های میلیونی در آن شرکت می‌جویند، ارتباط جدا نشدنی با رهبری سیاسی آن مبارزه دارد. اگر خواهان آن هستیم که نقطه پایانی بر نظامی گذاشته شود که بحران‌های دوره‌ای یکی از شاخص‌های اساسی آن است، در این صورت این نقطه پایان را باید از جانب طبقه‌ای خواستار شویم که مؤلفه مرکزی در استراتژی‌اش از بین بردن تضاد بنیادین جامعه سرمایه‌داری یعنی تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است. هیچ جنبش اجتماعی حتی در مقیاس میلیونی بدون تأمین رهبری طبقه کارگر قادر به کسب پیروزی نبوده و در نیمه راه باقی می‌ماند. اما رهبری سیاسی طبقه خود را در عالی‌ترین شکلش در حزب سیاسی طبقه متبلور می‌سازد. از این رو آیا حق نداریم که بگوئیم عدم وجود احزاب قدرتمند پرولتری آن ضعف اساسی است که خود را به عریان‌ترین شکلی هم در اعتراضات جهانی طبقه کارگر و هم در برآمدهای انقلابی و توده‌ای در کشورهای شمال آفریقا و خاور میانه خود را با سماجتی سخت نشان داد.

اول ژانویه ۲۰۱۲



کشیده‌اند. بی‌جهت نیست که Jacques Attali مشاور میتران رئیس‌جمهور اسبق فرانسه مطرح می‌کند که: «در قرن گذشته آلمان دو بار اروپا را به خودکشی جمعی کشاند و اکنون نیز آلمان سلاح خودکشی جمعی اروپا را در دستان خویش قرار داده است.» او سارکوزی را متهم می‌کند که در جریان مهار بحران تسلیم خانم مرکل گشته و به نوعی در «سیاست مالی مونیخ» شریک گردیده است. آوردن نام مونیخ اشاره استعاری او به قرارداد مشترک انگلستان و فرانسه در سال ۱۹۳۸ (قرارداد مونیخ) در عدم اعلام جنگ علیه هیتلر می‌باشد و البته می‌دانیم که این قرارداد مانع گسترش جنگ از جانب دولت فاشیستی آلمان نگشته و بالعکس راه گسترش تهاجم رژیم هیتلری و برپایی جنگ جهانی دوم را گشود.

در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به کنگره دهم حزب در ژوئیه ۲۰۱۰ آمده است که: «از همان روزهای علنی شدن بحران اقتصادی جهانی روشن بود که نظام سرمایه‌داری بحران اقتصادی این دوره خود را بدون تکان‌های شدید در صفوف سیاسی و بدون بازتاب‌های گسترده اجتماعی نمی‌تواند از سر بگذراند. در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای سرمایه‌داری جهان این بحران به صورت آتشی در زیر خاکستر هر آن امکان شعله‌ور شدن دارد.»

هم‌تعمیق بحران، هم سرشکن کردن بحران به دوش طبقات پائینی جامعه و هم اعتراضات میلیونی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری و مبارزات انقلابی در شمال آفریقا و خاورمیانه صحت ارزیابی فوق را مدلل ساخت. راه حل سرمایه‌دارانه را به عنوان نمونه در یونان دیدیم، جایی که برمنای طرح دیکته شده، مزد کارگران ۱۵،۴ درصد کاهش یافته و رقم بیکاری به طور رسمی به ۱۸ درصد رسیده است. در اسپانیا حتی فراتر از یونان و معادل ۲۳ درصد است. تا این لحظه کارگران یونان ۱۴ اعتصاب عمومی یک و یا دو روزه را سازمان داده و کوشش می‌کنند که به طور متحد و یک پارچه در مقابل تهاجم مشترک بورژوازی امپریالیستی اروپا و بورژوازی یونان ظاهر شوند. همین امر در مورد ایتالیا هم صدق می‌کند که در ۱۵ اکتبر صدها هزار نفر از کارگران و جوانان در اعتراض به طرح‌های شدید ریاضت اقتصادی دست به اعتصاب زدند. در ۲۴ نوامبر اعتصاب عمومی تمام چرخ‌های اقتصادی ایتالیا را فلج کرد. در ۲۴ فوریه ۲۱۰ هزار کارگر آلمانی از مؤسسات مختلف صنعتی و تولیدی در یک تظاهرات همگانی اعلام کردند که بیش از این حاضر نیستند کاهش دستمزد را تحمل کنند. در ۱۵ فوریه در بیش از ۵۰ شهر اسپانیا کارگران با شعار «ما توپ بازی دولت مردان و بانک‌ها نیستیم» دست به اعتراض زدند. شرکت کنندگان در این تظاهرات جمعیتی بالغ بر ۱۳۰ هزار نفر را شامل می‌شد. در ماه اوت انگلستان شاهد شورش جوانانی بود که به بهانه اعتراض به کشته شدن یک جوان ۲۹ ساله توسط پلیس خشم خود را ابراز داشتند. و بالاخره جنبش «وال استریت را اشغال کنیم» در قلب قدرتمندترین اقتصاد جهان و اعتراض جهانی ۱۵ اکتبر در بیش از ۹۵۱ شهر

واحد پول مشترک یورو و اکنون ائتلاف آلمان و فرانسه از این سیاست پیروی می‌کنند. لنین در اوت ۱۹۱۵ در نوشته‌ای تحت عنوان «درباره راه حل دولت‌های مشترک اروپا» نوشت: «طبیعی است که در لحظاتی توافق و ائتلاف در میان سرمایه‌داران و دولت‌ها امکان پذیر باشد. از این زاویه به قرار داد ایجاد اروپای متحد به مثابه قراردادی بین سرمایه‌داران امکان پذیر است. این قرارداد و این ائتلاف در خدمت این امر است که چگونه متحدا سوسیالیسم در اروپا را سرکوب کنند و چگونه مستعمرات به چنگ آورده را در مقابل آمریکا و ژاپن حفظ نمایند... تحت سیستم سرمایه‌داری هیچ امکان دیگری موجود نیست جز این که در زمان‌های متفاوت توازن قوای به هم ریخته را یا از طریق بحران در حوزه اقتصادی و یا از طریق جنگ در حوزه سیاسی مجدداً سازمان دهند.»

طرح تغییر قانون اساسی اروپا توسط آلمان و فرانسه را باید در بستر تحلیل فوق مورد ارزیابی قرار داد. طرح جدید آخرین استقلال مالی دولت‌های اروپا را قربانی منافع کلونیالیستی کشورهای قدرتمند اروپا و به ویژه آلمان می‌نماید. هنگامی که نخست وزیر یونان پاپاندیو اعلام کرد که این امر را به فراماند مردم یونان خواهد گذاشت، تحت فشار ترویکای سه‌گانه بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک مرکزی اروپا به پائین کشیده شده و جای او را مستقیماً فردی عهده‌دار شد که از مدیران عالی رتبه مؤسسات سه‌گانه فوق و آخرین پستش معاونت اول بانک مرکزی اروپا بود. در ایتالیا هم برلسکونی باید جای خود را به دولتی می‌داد که در رأسش نماینده مستقیم سرمایه‌داری مالی قرار گیرد. نسخه‌ای که چه در یونان و چه در ایتالیا دولت‌های جدید در اولین قدم پیچیدند، تهاجم بیشتر به زندگی و معیشت اقشار پائینی جامعه بود.

هر چند که گفته می‌شود طرح تغییر قانون اساسی اروپا، طرح مشترک مرکل - سارکوزی است، ولی بدون تردید ابتکار عمل و رهبری ارکستر دو نفره را صدر اعظم آلمان در دست دارد. این رهبری از یک پایه عینی برخوردار است. اقتصاد آلمان قدرت‌مندترین اقتصاد اروپاست. در سال ۲۰۱۰ آلمان مبلغ ۱۳۳۲۸۹ میلیون یورو مازاد در موازنه صادرات و واردات به کشورهای اروپایی داشته که از این مبلغ ۱۲۶۵۰۴ میلیون یورو شامل کشورهای عضو پول مشترک یورو و مبلغ ۲۸۹۰۹ میلیون با کشور فرانسه بود. تنها در ارتباط با چین است که آلمان معادل ۲۳۴۷۹ میلیون کسری موازنه دارد. ارقام فوق بیانگر این امر است که آلمان خود را برای رقابت با چین از طریق سلطه بر کشورهای اروپایی آماده می‌سازد. در این میان نباید فراموش کرد که این قدرت اقتصادی از حلقوم مزد و حقوق بگیران آلمان بیرون کشیده شده است. چرا که در طول ده سال گذشته درآمد اقشار پائینی جامعه به طور واقعی معادل ۷،۶ درصد کاهش یافته است.

به نظر می‌رسد اکنون بار دیگر طبقه سرمایه‌دار آلمان و دولت آنان با تکیه بر قدرت برتر اقتصادی خود، کشورهای دیگر اروپایی را به زیر مهمیز

رشید رزاقی

ایران اتمی، آیا آلترناتیو نجات بخش رژیم اسلامی است؟

تحمیل کرده است تا جنبش کارگری در موقعیت سترون و فاقد تحرک قرار گیرد و امکان هرگونه کنش تحول بخش و انقلابی از آن سلب گردد. لذا در نتیجه چنین خلأی جایگاه خود را مستحکم، و ارزنده تداوم و پایداری می‌داند. به خصوص با توجه به خدماتی که در جهت جلب همکاری گروه‌های اپوزیسیون در جهت آسان کاری برای گسیل نیروی نظامی غربی‌ها به عراق و افغانستان به عمل آورد. و یا نقشی را که برای افزایش و گسترش بازار فروش تسلیحات نظامی به کشورهای عربی و حاشیه خلیج فارس ایفا کرد. و نیز دینی که بر ذمه آمریکا بابت مترسک بازی در ایجاد بهانه و کسب ادله برای استقرار نیروها و پایگاه‌های نظامی آمریکا در خلیج فارس و سرکیسه کردن کشورهای عربی این منطقه برای تامین هزینه هم پیمانی‌های نظامی ارائه داده است، خود را مستحق کسب پاداش و قدر شناسی می‌داند. بهمین منظور باب مجامله و گفتگو و تعامل و مقاومت را نه برای دادن امتیاز بلکه برای کسب امتیاز مفتوح می‌انگارد تا اگر که در فرصت کش داده شده به ساخت بمب اتمی نائل نگردد، حداقل به مانند ژاپن به ظرفیت و توانمندی هسته‌ای دست یابد. بگونه‌ای که هر گاه شرایط و موقعیت فراخور نیاز بود به تولید سلاح هسته‌ای به پردازد و رؤیای دیرینه را در دسترس ببیند.

گذشته از ارزیابی سران حاضر در صحنه و قدرت پشت پرده نشین حزب پادگانی در مورد موقعیت اقتصادی و آمادگی جنگی غرب؛ دکتترین جنگی جمهوری اسلامی حکایت از آن دارد: که علیرغم ادعا و تبلیغات مربوط به واکنش به حمله احتمالی، جمهوری اسلامی در برافروختن شعله جنگ در داخل ایران محتاط به نظر می‌رسد. او موجودیت خود را در چنین میدانی بشدت آسیب پذیر می‌بیند و با توجه به دشمن کمین کرده داخلی آنرا سازگار با منافع و موقعیت خود ارزیابی نمی‌کند. همانگونه که فرماندهان سپاه پاسداران بر تعیین جغرافیای جنگ توسط خویش تأکید می‌ورزند! چنین موضعی این حقیقت را نمایان می‌سازد، که جمهوری اسلامی از در گیرشدن به جنگی گسترده و دراز مدت خود را برحذر می‌دارد. استراتژی نظامی چنین جغرافیایی می‌تواند به یک ماجراجویی جمهوری اسلامی در خارج مرزهای ایران و یا واکنش لب مرزی حزب الله لبنان یا اسرائیل در قبال حمله ضربتی این کشور به تأسیسات اتمی ایران تعبیر گردد. هر چند عوارض چنین استراتژی‌ای ناپیدا و غیر قابل پیش بینی است و مشخص نیست تا چه میزان مهار شدنی و دامنه آن قابل کنترل است. یا به چه ترتیبی پیش‌بینی‌ها قابل برآورد و با مصالح جمهوری اسلامی منطبق خواهد شد. اما همه ناگفته‌های گویا، دلالت بر آن دارد، جمهوری اسلامی که در میانه میدان "رویاریبی اراده‌ها" و با ابزار تعامل و مقاومت ظاهر گشته است به خاطر صیانت

باشد، سوای حمله‌ای برق آسا به مراکز اتمی، آنهم به دخالت نظامی غرب در ایران مربوط می‌شود و تا حدود زیادی آنرا منتفی می‌داند. زیرا می‌پندارد که نتایج حاصله از دخالت نظامی ناتو و آمریکا در افغانستان و عراق با ناکامی مواجه بوده و بر اهداف تعیین شده قبلی منطبق نشده است. کمالینکه نه تنها نارضایتی افکار عمومی آمریکائی‌ها را در پی داشته بلکه اثرات تورمی و بحرانی را نیز بر اقتصاد کشورهای دخالتگر به جای گذاشته است. هم اکنون نیز با دست بگریبان شدن آنها با بحران‌های جدید و بدهی و کسری بودجه دولتی، آمادگی و تهیه و تدارک لجستیکی برای دخالت و حمله نظامی جدیدی را غیر محتمل و در حداقل ممکن می‌داند. بهمین جهت جمهوری اسلامی احتمال حمله نظامی را ناچیز و سایه خطر را کم رنگ احساس می‌کند و بر ابرام تصمیمات خود حاضر به تنازل نیست. از سوی دیگر جمهوری اسلامی به این نکته واقف است که چنانچه سخن از دخالت نظامی در



ایران به میان آید؛ چنین دخالتی با هدف تغییر رژیم اسلامی و جایگزینی آن به منظور تامین ثبات بیشتر منطقه در جهت تامین منافع کشورهای غربی و هم پیمانان منطقه‌ای آنها انجام می‌گیرد. در این راستا جمهوری اسلامی خلاء آلترناتیو مورد نظر آمریکا را احساس می‌کند. به روشنی برایش مفهوم است که نه اصلاح طلبان حکومتی مقبولیت داخلی دارند و نه لیبرال‌ها از توان پاسخگویی به مسائل و مشکلات سیاسی و اقتصادی کشور برخوردارند. لیبرال‌های مترصد ملاحظت غرب! نه برنامه اقتصادی فراگیر تر از سیاست‌های نئولیبرالی که هم اکنون رژیم کمر به اجرای آن بسته، دارا هستند، و نه از سنت حکومت مداری دیرینه‌ای بهره‌مندند که وجاهت طبقاتی آنها، از منظر غربی‌ها ضرورتی مقطعی و تاریخی تلقی گردد. در این میان تنها تهدید جدی موجود را نیز مهار شده می‌پندارد، و بزعم خود و با اطمینان خاطر به یک باورمندی رسیده است؛ که گویا اقدامات سرکوبگرانه مداوم، پراکندگی و فقدان آمادگی را به کارگران و نیروهای تریقی‌خواه

الحاقیه دوازده صفحه‌ای به گزارش‌های پیشین "یوکیوامانو" رئیس آژانس بین‌المللی اتمی که کوره زمزمه جنگ و حمله آمریکا و اسرائیل به ایران را ملتهب کرده بود! با گشوده شدن سوپاپ‌های مهار و مجاری اطفاء توسط قطعنامه شورای حکام آژانس اتمی، به ناگاه شراره‌های آتش تبلیغات حمله نظامی فرونشست و فرصت مجاملت برای غرب و دعوت به مذاکره و خرید وقت را برای جمهوری اسلامی به ارمغان آورد. به این ترتیب سناریو قطع باب مذاکره و گشایش مجدد و تکراری آن که به کلید رمز تداوم و غمض فعالیت تسلیحات اتمی جمهوری از جانب سازمان‌های ذریبط و کشورهای غربی تبدیل گشته، بار دیگر گشوده شد. در حالیکه چند هفته پیش شکست مذاکرات نهانی دوساله مقامات آمریکایی با "جلیلی" مسئول امنیت ملی در پس شکست مذاکرات استانبول از زبان "ویلیام برنز" سخنگوی وزارت خارجه آمریکا پرید. هم اکنون اتحادیه اروپا و آمریکا منتظرند،

متعاقب محکومیت‌های جدید، جمهوری اسلامی به سر میز مذاکره باز گردد. تا بر این روال نتایج تقابل دو اراده متضاد مبنی بر خواست جمهوری اسلامی برای مسلح شدن به تجهیزات هسته‌ای و اراده کشورهای غربی بر مبنای ایران عاری از سلاح هسته‌ای را بر جایگاهی مطلوب بنشانند.

کشورهای غربی به منظور پیشگیری از رقابت‌های اتمی در منطقه، و مصون ماندن اسرائیل از تهدیدات ناشی از این نوع سلاح‌ها و حفظ توازن به نفع او، و نیز لگام زدن بر زیاده‌خواهی و سرکشی‌های جمهوری اسلامی خواستار پایان بخشیدن

به فعالیت‌های دوگانه و شک برانگیز انرژی هسته‌ای جمهوری اسلامی هستند. جمهوری اسلامی نیز با انگیزه‌های به ظاهر صلح آمیز، اما در واقع، دو پهلو و مبهم و با آینده‌ای به مراتب ناپیدا و ابهام آمیز، بر دستیابی به این نوع تکنولوژی و فن آوری سماجت و اصرار می‌ورزد. البته سران جمهوری اسلامی با تکیه بر تجربه‌های قذافی و صدام حسین برخوردار از سلاح اتمی را به منزله عامل تضمین دهنده‌ای برای بقای خود تلقی می‌کنند و شرایط و اوضاع کنونی را برای پافشاردن بر عزم خویش مساعد و دلخواه ارزیابی می‌کنند. اعمال تحریم‌های اقتصادی غرب و عوارض و عواقب ناشی از آن بر جامعه و مردم ایران برای جمهوری اسلامی بی‌اهمیت و فاقد نگرانی است. او مضیق معشیتی مردم را عادی و مفروض گرفته و صرفاً به در آمد دولت از راه تامین فروش نفت می‌اندیشد که آنهم در صورت تحریم غرب با عرضه بیشتر و بهای ارزاتر به بازارهای شرقی قابل تحقق می‌بیند. لذا اگر در حال حاضر جمهوری اسلامی نگرانی داشته

از بقای خویش، بازگانی خوش معامله و در صورت احساس فشار بیشتر، ارزان فروش سخاوتمندی خواهد بود.

تا کنون نهادهای بین المللی از شورای امنیت گرفته تا شورای حکام آژانس بین المللی اتمی و مجمع سازمان ملل شش قطعنامه در زمینه مسائل اتمی و حقوق بشر علیه جمهوری اسلامی صادر کرده‌اند که متضمن اعمال تحریم‌های بین المللی و یا تحریم‌های یک جانبه آمریکا بوده است. اجرای تحریم‌ها، مزید بر عوارض بحران اقتصادی جهان و سیاست‌های اقتصادی داخلی رژیم، اثرات سوء اقتصادی و توری در جامعه ایران به جای گذاشته است. صرفنظر از محملی که این تحریم‌ها برای گشایش مجاری فساد و سوءاستفاده‌های مالی برای مسئولان رژیم اسلامی ایجاد کرده است از آنها بمنزله سرپوشی بر ناتوانی رژیم در ساماندهی به اقتصاد و پاسخگویی به نیازهای زیستی و رفاهی جامعه بهره برداری شده است. حکمرانان جمهوری اسلامی که در جنبه بحران و فلاکت اقتصادی و ورشکستگی مراکز تولیدی و کسری بودجه هنگفت دولتی گرفتار آمده‌اند وضعیت موجود را موهبتی برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت جوابگویی به کمبودها و دستاویزی برای پوشاندن ضعف و ناتوانی خود به شمار می‌آورند. اگر این نظام ابتکار و توانمندی آنرا می‌داشت که با بهره‌گیری از یک اقتصاد رشد یابنده و یک سیستم سیاسی دمکراتیک نفوذ منطقه‌ای خود را گسترش و پایدار بگرداند، نیازی نبود که دل در گرو ساخت کلاهک اتمی بگذارد و به جرگه ناموزنی وارد شود که قیاس نیرویش همچون نسبت نیروی پشه به فیل است. تمامی خطوط و تصویری که از تفاخر اتمی شدن ایران اسلامی با هر مقدار و معیاری که در زراد خانه تسلیحاتی داشته باشد، میتوان این پرتره را ترسیم کرد که در نتیجه اختلاف تراز سطح تکنولوژی باید در اولین لحظات پرتاب موشک‌های بالستیک مجهز به کلاهک اتمی شاهد انهدام آنها از سوی موشک‌های شلیک شده از سایت‌های سپر دفاع هسته‌ای ناتو در ترکیه بر فراز تهران باشیم. یعنی بمبی که جمهوری اسلامی هم اکنون در صدد ساخت آن برای تخریب شهرهای تل آویو و شهرهای اروپایی است، باید منتظر ماند تا ساکنان تهران و دیگر شهرهای ایران انرژی سوزان رها شده توسط سلاح‌های بازدارنده را بر پیکر سوخته خود احساس کنند و در فاجعه‌ای الهی ساز به خود در غلطند. بدون شک "عاشقان پاک باخته" شهاب ۳ مجهز به کلاهک اتمی را از وقوع چنان فجایعی باک نیست، چون چنان روش عشق ورزی، جز فن "بلا خیز برای عقل و اکسیر ابتلا به جنون" نمی‌توان معنا و تعبیری دیگر بر آن نهاد و به یقین می‌توان باور داشت که حاکمان مسلمان ایران مجنونی آنچنانی‌اند!

هر چند پیمان‌نامه‌های بین المللی در زمینه منع گسترش سلاح اتمی به نتایج مورد انتظار دست نیافته است، اما زمان مدیدی است که مدافعان محیط زیست، اومانیت‌های فعال، سیاستمداران ترقیخواه بیرق مخالفت با وجود و کاربرد سلاح هسته‌ای را برافراشته و ساکنان کشورهای دارای

تکنولوژی انرژی هسته‌ای مسئولان کشوری را تحت فشار قرار داده‌اند تا فعالیت راکتورهای موجود را متوقف سازند.

کشور آلمان یکی از آن کشورهایی است که تدارک برآورد چنین خواستی را آغاز کرده و وعده داده است تا یازده سال آینده به این پروژه جامه عمل به پوشاند و موسسات اتمی با کاربرد صلح آمیز خود را بر چیند. با پیدایش این نگرش‌ها افکار عمومی جهانی نسبت به فعالیت‌های شک برانگیز اتمی نه تنها سمپاتی ندارند بلکه نفرت و بیزاری خود را نسبت به دست اندرکاران پیشبرد چنین پروژه‌هایی پنهان نمی‌دارند. نه افکار عمومی جهانی و نه توده‌های مردم ایران در مواجهه با پافشاری رژیم دست مریزاد خواهند گفت و آنرا عامل مشروعیت زا و دوامبخش برای رژیم به حساب می‌آورند. زیرا اگر دارا بودن بمب اتم و وجهه فاسد و دیکتاتوری سران سیستم‌های مختلف حکومتی را بزرگ و انسانی می‌نمود، می‌بایست "پرویز مشرف" دیکتاتور نظامی پاکستان که بر مسند قدرت بلامنزاع این کشور تکیه زده بود و تمثال دارنده اولین بمب اتمی اسلامی از جانب جمهوری اسلامی ایران آویزه گردنش شده بود، هم اکنون نیز مسند خود را حفظ می‌کرد و حکمرانی مادام‌العمر را تضمین شده تلقی می‌کرد. چنانکه دیده شد با اندک گشایشی در فضای سیاسی کشور، او ناگزیر به هزیمت شد و با چمدان‌های خالی از بمب و مملو از دلار، قدرت را رها نمود.

وضعیت اتمی جمهوری اسلامی با هر سطح و ظرفیتی که در تولید داشته باشد، و یا با هر موقعیتی که در منطقه کسب کند. بطوریکه چنگال ایداء و سرکشی را گزنده تر و اسباب خرسندی و شادکامی وی برآورده شود. احراز چنین شرایط و موقعیتی نمی‌تواند موجبات دگرگونی و تحول افکار و آراء توده‌های معترض ایرانی را نسبت به موجودیت و موقعیت داخلی جمهوری اسلامی فراهم کند، زیرا به روشنی آشکار است که داشتن بمب اتم موجب پیدایش آزادی، رفاه و زندگی‌ای پر از سعادت و خوشبختی برای انسانها نمی‌گردد. یا خمیر مایه مرتفع‌کننده مشکلات ناشی از رکود و عقب ماندگی محسوب نمی‌شود، بهمانگونه که در پاکستان و یا کره شمالی نشده است. داشتن بمب اتمی، شأن و عزت حاکمان را به منبع الفت و انسانیت، نوع دوستی و عدالت متصل نخواهد کرد و توده مردم رنج دیده بیزار از خصلت‌های عمومی نظام، دگرباره جذبه بلاهت و خبث قداست ولایت و یا رعب مولی انگیزاسیون نمی‌شوند تا زبان در کام فرو برند و نتایج سی و اندی سال مبارزه و مقاومت جنبش‌های متعدد اجتماعی را در مسلخ مخازن هسته‌ای به پای "شهاب ۳ و ۵ و..." مثله کنند.

ماهیت طبقاتی و مذهبی رژیم و عمق و گستردگی تضاد وی با طبقه کارگر و دیگر اقشار اجتماعی چنان بستر تقابل و رویارویی اجتماعی را اجتناب ناپذیر کرده است که این دو قطب در خصومتی آشتی ناپذیر و مداوم به سر می‌برند. با وجود چنین رابطه‌ای اکثریت جامعه خواهان سرنگونی رژیم

هستند. توده مردم که از وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود ناراضی و در تنگنا قرار گرفته‌اند، برای نجات و رهایی از فلاکتی که در آن بدام افتاده‌اند قدم در مسیر بی‌برگشت مبارزه سرنوشت ساز با رژیم گذاشته‌اند و با تحمل هر بها و هزینه‌ای ناگزیر به پیشروی در این مسیرند.

در این رویارویی نیروی متحد و مبارزه‌متشکل توده‌ای و رهبریت کارگری شاخص برنده این مصاف است. در صورت تحقق این امر، هزاران کلاهک اتمی و موشک بالستیک و قاره پیمای ذخیره شده در انبارها نمی‌تواند صفوف توده‌های بی‌باخته و حاضر در خیابانها را که سینه در مقابل تسلیحات ضد شورش و چماقداران رژیم سپر کرده‌اند در هم شکنند. بمب اتمی در کازار خیابانی که نیروی دو طرف دست به یقه و گلاویزند، کاربرد ندارد و در فلسفه کاربردی آن چنین تعریفی بی‌معنا و غیر متصور است. لذا با بمب‌های خنثی و چاشنی بی‌خاصیت و در زیر پوشش مراقبت کنشگران حقوق بشر و افکار عمومی جهانی، داشتن این نوع سلاح برای چنین مصافی، نمادی جز مصداق "چهار پای حامل اسلحه و مهمات" ندارد. از قواعد و قوانین جنگی برداشت می‌شود: که از کارایی ابزار و مهمات دشمن در رابطه با اهداف معین و خاص باید شناخت کسب کرد. تا در ارزیابی و محاسبات بکارگیری و سازماندهی نیرو و تجهیزات اشتباه و غفلتی رخ ندهد. در صورت به واقعیت پیوستن ساخت کلاهک‌های اتمی جمهوری اسلامی، این سلاح مخرب و ویرانگر جایی در محاسبات فرماندهان و رزمندگان نبرد خیابانی توده‌های انقلابی ایران ندارد. همچنین به لحاظ نا کارآمدی آن در عرصه نبرد فی مابین، پشیزی از اهمیت و ابهت برای آن قابل نیستند.

اگر جمهوری اسلامی بداشتن بمب اتم مباحثات می‌کند و آنرا وسیله و عاملی ارزشمند برای تثبیت و تداوم بقای خود ارزیابی می‌کند. چنین تصویری شاید در بازار بده و بستان‌ها و معادلات دیپلماسی جلب توجه کند. اما در عالم واقعیت که حیات او به اراده و تصمیم مردم ایران وابسته است، بود یا نبود چنان آلت قتاله‌ای نمی‌تواند ذره‌ای به انتظارات وی یاری رساند و دیگه جامعه را نسبت به جلوه‌های استبداد و حکومت نا مشروع خوشبین نماید. اگر بر اثر تصورات واهی و غیر کارشناسانه و غیر عملی، جمهوری اسلامی می‌پندارد با یک پروژه انتحاری و محموله هسته‌ای تعبیه شده در یک کیف سامسونی می‌تواند از آمریکا و یا هر کشور دیگر امتیاز اخذ کند، با نصب اعدادی از سایت‌های پرتاب کننده برابر با شمار پیغمبران اولوالعزم نمی‌تواند خوشبینی و یا انصراف در عزم مردم برای پایان دادن به حاکمیت وی بوجود آورد. لذا بقای وی نه به بمب هسته‌ای بلکه به ریسمانی بستگی دارد که کارگران و توده‌های زحمتکش مصمم به گسست آن بمنظور جایگزینی جهنم مادی خویش با بهشت دنیوی آفازاده‌ها و اهداء بهشت ملکوتی با جهنمی است که پس از سقوط رژیم، آیت الله‌ها هیمة سوزنده آن خواهند بود.



فرشید شگری

حذف سوبسیدها، تردید بخش‌هایی از حاکمیت، و انتقادات مطروحه!

بیکاران حل شده، و نه آن وجوه نقدی ناچیز فقر و نداری را از میان برده است (۳).

تا هم اینک یکی از عواقب عینی بکارگیری سیاست هدفمند کردن یارانه‌ها بالا رفتن منحنی نرخ تورم بوده است. برخلاف تصورات باطل دولت و اقتصاددانان بورژوا مبنی بر اینکه حذف سوبسیدها و آزاد شدن قیمت‌ها به بهبود رقابت در بازار منجر می‌شود و از قبل این رقابت، بهای محصولات آماده به مصرف کاهش می‌یابد، تا این تاریخ قیمت محصولات خوراکی و سایر کالاهای ضروری از جمله حامل‌های انرژی چند برابر گرانتر شده و خانوارهای کارگری و کم‌درآمد این دیار برای تهیه‌ی مایحتاج خود ناتوانتر از همیشه شده‌اند. افزایش حجم واردات هم به هیچ‌عنوان مانع از سیر صعودی نرخ تورم نشده است.

وضعیت موجود (رشد گرانی و سقوط بیش از پیش قدرت خرید طبقه کارگران و زحمتکش) سبب شده تا برخی از نهادهای حاکمیت به عدم توفیق فاز نخست برنامه هدفمند کردن یارانه‌ها معترف گردند، و علامت سؤال بزرگی در مقابل فاز دوم آن بگذارند. مضاف بر این جهش سرسام آور و خیره‌کننده قیمت‌ها، تعدادی از دست‌اندرکاران رژیم بورژوا اسلامی را نسبت به آغاز دور تازه‌ای از اعتراضات کارگران و مزدبگیران بیمانک کرده است.

گفتنی است، در همین مدت تعدادی از جراید و مطبوعات داخل مانند روزنامه‌های "جهان صنعت" و "جمهوری اسلامی" از هشدار جمشید پژویان، مشاور اقتصادی محمود احمدی‌نژاد، در خصوص احتمال شکست این برنامه اقتصادی خبر دادند! بنا به اخبار منتشره، جمشید پژویان که از مروجین تئوری حذف سوبسیدهاست، اظهار نموده: «بخش تولید به صورت درست و صحیحی دیده نشده است و هنوز تولیدکنندگان به دنبال گرفتن پول نقد و بعضی از معافیت‌ها هستند ولی این به نفع اقتصاد، جامعه و حتی به نفع خود آن‌ها هم نیست، و چند نرخی کردن ارزش یک اشتباه بزرگ و فاحش است و تعجب می‌کنم ما چگونه از گذشته درس عبرت نگرفته‌ایم، آن هم نه گذشته‌ای که مربوط به نسل‌های قبل بوده باشد، بلکه گذشته بسیار نزدیک».

سوی این، برخی دیگر از اقتصاددانان لیبرال و طرفدار بازار آزاد هم که تا پارسال تصویب و اجرای هدفمند کردن یارانه‌ها را توأم با پیشبرد سیاست خصوصی سازی، جدیت دولت و قانونگذاران در پاسخگویی به ملزومات حیاتی تولید سرمایه داری می‌دانستند و از این رویکرد، و وظیفه شناسی احمدی‌نژاد و نمایندگان مجلس در قبال طبقه سرمایه دار بسیار مسرور و شادمان گشتند، اکنون انتقاداتی را مطرح می‌کنند. اینان می‌گویند: «قطع یارانه‌ها آنگاه مفید است که بستر مناسبی برای

و علیه دولتمردان و نمایندگان سیاسی طبقات حاکمه شعار می‌دهند.

اما، یکسال و اندی از اجرای طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها" در ایران می‌گذرد (۲). در طول این دوازده، سیزده ماه، دولت خود را از تقبل پرداخت بخشی از قیمت تمام شده تولیدات داخلی و محصولات وارداتی معاف کرده است. رژیم بورژوا اسلامی دیگر هیچ مسئولیتی در قبال حفظ توان خرید طبقه کارگر و شهروندان فقیر و کم‌درآمد، ندارد.



سیاست هدفمند کردن یارانه‌ها که برای دولت، سرمایه دارها و اقتصاددانان لیبرال در اصل راهکاری برای چیره شدن بر بحران اقتصادی کشور و باز شدن گره‌های رونق "اقتصاد کاپیتالیستی" بشمار می‌رود، زندگی کارگران و تهیدستان جامعه را با مصائب عدیده‌ای مواجه ساخته است. اگرچه درد و رنج کارگران و توده‌های فقر زده و محروم این مملکت مختص به برنامه حذف یارانه‌ها (یا آزاد سازی قیمت‌ها) نیست و در طی سی و سال گذشته فشارهای شدیدی را در اثر پروژه‌های ضد کارگری حکومتگران، متحمل شده‌اند، معذک واقعت اینست که این برنامه اقتصادی بر دامنه مشکلات مالی و معیشتی آنان افزوده است. هدفمند کردن یارانه‌ها در موازات با معلق کردن دستمزدها، اخراج سازی‌های بی‌وقفه و رشد هر روزه نرخ بیکاری، و همچنین بی‌مسکنی و اجاره‌های سرسام آور، درست و حسابی خانوارهای کارگری و بی‌بضاعت را در تنگنا قرار داده است.

بیاد داریم، احمدی‌نژاد و مابقی صاحب‌منصبان خرد و کلان جمهوری اسلامی مرتباً از محسنات و تأثیرات مثبت طرح هدفمند کردن یارانه‌ها سخن می‌راندند و ستمدیدگان جامعه را به "توزیع عادلانه ثروت" و پائین رفتن نرخ بیکاری - در پرتو اجرای آن - امیدوار می‌ساختند تا شاید با این حربه از خیزش و اعتراضات آنها جلوگیری بعمل آورند، ولیکن دیری نپایید که عکس آنچه حاکمیت ادعا می‌کرد بوقوع پیوست. در این پیوند یکساله، نه ثروت بطور عادلانه توزیع گردیده، نه مسئله اشتغال

بدو لازم به ذکر است که سوبسید یا همان یارانه، در اوایل دهه پنجاه خورشیدی، در دستور رژیم سرمایه داری وقت قرار گرفت (۱). این برنامه اقتصادی که توسط جمهوری اسلامی نیز به اجراء درآمد، نه برنامه‌ای برای ریشه کن کردن فقر و فاقه در کشور، بلکه سیاستی بود بمنظور مهار تورم، و بدین نحو جلوگیری از برآمدها و خیزش‌های کارگران و زحمتکشان جامعه.

البته پرداخت سوبسیدهای دولتی، هیچگاه منحصر به ایران نبوده و همه دولت‌های ممالک توسعه یافته و در حال توسعه مبالغی از بودجه (مجموع درآمدها و هزینه‌های یک کشور) خود را هر ساله بدان اختصاص می‌دادند. کنار گذاشته شدن آن هم ایداً به ایران محدود و محصور نمی‌شود و غالب دول بورژوازی شمال و جنوب، بویژه هنگامی که بحران جهانی سرمایه داری در سال ۲۰۰۸ میلادی بروز یافت، به پیروی از اوامر "بانک جهانی" و "صندوق بین‌المللی پول"، سیاست حذف سوبسیدها را مو به مو در پیش گرفتند.

با مجری شدن این سیاست در سطح جهان، و از طرف دیگر با سرازیر شدن کمک‌های نقدی دولت‌ها - از محل مالیات بر درآمد طبقه کارگر و مزدبگیر - به جیب صاحبان صنایع و مؤسسات مالی‌ای که در پی نمودار شدن بحران ساختاری مناسبات و شیوه تولیدی حاضر در معرض ورشکستگی و تعطیلی قرار گرفته بودند؛ و به اضافه اینها با آغاز موج جدیدی از اخراج و بیکارسازی میلیونی کارگران، بالا بردن سن بازنشستگی، و حذف بیمه‌های اجتماعی و کاهش خدمات رایگان به نیازمندان؛ اعتصابات و اعتراضات کارگری وسیعی در تعدادی از کشورهای امپریالیستی غرب شکل گرفتند. بعد از آن توده‌های مصیبت زده و عاصی از حکومت‌های سرمایه داری استبدادی شمال آفریقا و خاورمیانه که بمانند هم طبقه‌ای هایشان مورد تعرض قرار گرفته بودند، سر به شورش نهادند. تمامی این مخالفت‌ها، خیزش‌ها و قیام‌های انقلابی که هنوز جریان دارند، اساساً واکنش کارگران و مزدبگیران به برنامه حذف سوبسیدها، طرح ریاضت اقتصادی، و سایر سیاست‌های ضد انسانی هیأت‌های حاکمه می‌باشد.

امروز، جهان وارد کشمکش طبقاتی بی‌سابقه‌ای شده است و به جرأت می‌توان اظهار داشت که در هیچ دوره‌ای از تاریخ سرمایه داری، توده‌های کارگر و زحمتکش در این ابعاد و به این اندازه نظم اقتصادی - سیاسی مسلط را به چالش کشیده‌اند. تجمعات و گردهمایی‌های اعتراضی در اروپا، آمریکا، شمال آفریقا و خاورمیانه، و دیگر نقاط دنیا همچنان برپا داشته می‌شوند و هر روزه خیل عظیمی از انسانهای گرسنه، بیکار و بی‌خانمان در شهرهای مختلف مناطق یاد شده به خیابانها می‌آیند

قطعاً کمونیست های جامعه، و فعالین و پیشروان سوسیالیست جنبش های کارگری، زنان، و دانشجویی با نگاه به اوضاع سیاسی ایندوره همانا اوجگیری تقابلات و کشمکش های طبقاتی در ایران و بقیه جوامع بورژوازی، کوشش مضاعفی را در راستای تعیین تکلیف نهایی کارگران و توده های ستمدیده با جمهوری اسلامی و نظام استثمارگر سرمایه داری بخرج خواهند داد.

۲۰/۱۲/۲۰۱۱

- ۱ - در آن مقطع یعنی اوایل دهه پنجاه ش. درآمد حاصل از فروش نفت بطور چشمگیری افزایش یافته بود.
- ۲ - پیش از عملی شدن تئوری حذف سوبسیدها توسط دولت دهم، رفسنجانی و خاتمی هم جهت پراتیک کردن آن تلاش های زیادی کردند، ولی هر دو با ناکامی مواجه شدند.
- ۳ - این وجوه نقدی ناچیز، طبق پیشنهاد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تا بحال پرداخت گردیده است.
- ۴ - توقع این بخش از بورژوازی اینست که دولت به «بخش تولید» بیشتر توجه کند. انتظار سرمایه داران اینست که دولت در این اوضاع و احوال بحرانی، بیش از پیش به آنها عنایت داشته و با مساعدت هایش همچون پرداخت کمک های مالی، کم کردن حجم واردات، بخشودگی های مالیاتی، و ... آن مراکز تولیدی خصوصی را که با ورشکستگی و تعطیلی روبرو شده اند، نجات دهد. تقاضای تولید کنندگان و صاحبان صنایع غیر دولتی برای دریافت پول و معافیت، و انتقادات مطرح شده از جانب کارشناسان مسائل اقتصادی در ارتباط با فراهم نشدن شرایط رقابت آزاد در بازار بر این استنباط تأکید دارند.



ایران مبدل شده بود - نمی توانست ابدی بماند زیرا در مغایرت با منافع پولداران و استثمار کنندگان قرار داشت، و در تضاد با قوانین و ملزومات تولید سرمایه داری ارزیابی می شد. بهمین دلیل هیأت حاکمه فعلی از ۱۳۶۹ ش. تا دو، سه سال پیش، کلی حساب و کتاب کرد و زور زد تا یارانه های دولتی را از دستور خارج سازد، که سرانجام در ۱۳۸۹ ش. این اتفاق افتاد. رژیم در مقام پاسخگویی به خواست سرمایه دارها ملزم گردید تا این سیاست را که بقول خودشان حرکتی بسمت "اصلاح قیمت ها" و "کاستن از هزینه های اقتصاد کاپیتالیستی" است، پیگیری کند.

بهررو، در این گیر و دار شاهد آیم که نارضایتی های «آشکار و پنهان» طبقه کارگر و مردم ضعیف و کم درآمد جامعه از این وضعیت، به بالاترین درجه خود رسیده است. اختلافات بالایی ها حول سیاست حذف یارانه ها هر عاقبتی بدنبال داشته باشد، تأثیری در عزم مبارزاتی کارگران و مردم بجان آمده بهدف خاتمه دادن به کلیه بدبختی ها و مرارت های موجود، نخواهد کرد. به عبارت دیگر توده های تحت ستم و استثمار ایران برای آزادی از چنگال حکومت سرمایه داری اسلامی، بهیچوجه از نبردهایشان دست نخواهند کشید.

با این تفصیلات آنچه باعث پیروزی ایشان علیه جراحی اقتصادی حاضر (حذف یارانه ها)، و قوت گرفتن پیکارهایشان برای سرنگونی رژیم می شود، تدارک دادن مبارزه ای سازمان یافته در تمامی مراکز تولیدی و خدماتی، و همه شهرهای کوچک و بزرگ کشور است. راه اندازی اعتصابات سراسری کارگران، و اعتراضات متحدانه توده های ستمکش در کل کشور، این رژیم سرمایه داری استبدادی را که با بحران های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دست به گریبان است، از درون بهم ریخته، و موقعیت منطقه ای و بین المللی اش بیش از پیش تضعیف شده، زمین گیر می کند و از پا درمی آورد.

رقابت آزاد در بازار آماده گردد، ولی چون هنوز اقتصاد کشور در انحصار نهادهای حکومتی و رانت خواران سپاه پاسداران می باشد، لذا فایده ای در پی ندارد! همانگونه پیداست آنها عمیقاً از کندی اجراء و پیشبرد اصل ۴۴ قانون اساسی، و پاره ای از موازینی که فعالیت بنگاهها و شرکت های خصوصی را اندکی محدود کرده اند، عصبانی اند. از اینرو معتقدند موفقیت این طرح، به رعایت کامل اصل فوق، و فراهم آمدن رقابت آزاد در بازارهای کشور بستگی دارد.

جالب اینجاست، با وجود تردیدهایی در رابطه با ثمر بخش بودن فاز دوم طرح هدفمند کردن یارانه ها و پدید آمدن نگرانی هایی در بین حاکمین، هشدار جمشید پژویان در رابطه با احتمال شکست این طرح، و غرغر کردن بخش هایی از بورژوازی و اقتصاددانان وابسته، احمدی نژاد کماکان بر کارایی سیاست حذف یارانه ها اصرار می ورزد، و حتی مدعی گردیده است که، می شود پرداخت وجوه نقدی را تا سه برابر افزایش داد!

یقیناً قطع نظر از ابراز مخالفت بخش هایی از حکومت که زمانی از طرفداران دو آتشه سیاست حذف سوبسیدها بودند، معهدا بنا به صف بندهای تازه، و اوجگیری تورم و گرانی به متقدین این سیاست پیوسته اند و با دیده تردید به مرحله دوم این برنامه می نگرند؛ و صرف نظر از شکوه و گلابه سرمایه داران دورتر به کانون های قدرت از عملکرد احمدی نژاد و کابینه اش (۴)؛ سیاست برداشتن یارانه ها برای نظام سرمایه داری اسلامی ایران جزو «باید» هاست و مهر تصدیق همه جناح های بورژوازی کشور (درون و برون از حاکمیت) را بر خود دارد.

با آنکه رژیم سابق، و سپس جمهوری اسلامی از ترس طغیان کارگران و توده های فرودست علیه گرانی، ناگزیر شدند تا اضافه قیمت کالاها و مایحتاج عمومی را تقبل کنند، ولیکن چنین سیاستی - که برای یک دوره طولانی به نرم و امر عادی در اقتصاد

زندانی شدن مجدد علی نجاتی به رغم شرایط وخیم جسمی

به گزارش کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، "علی نجاتی" با وجود مشکلات و نارسایی های قلبی و در شرایط وخیم و اضطرابی باز هم به زندان فرستاده شد. در این گزارش تصریح شده است که پزشک قانونی شوش، نظریه پزشکان معالج را تأیید کرد و دادستان شوش نیز اعلام کرده بود با مرخصی نجاتی موافق است، اما به هنگام مراجعه علی نجاتی به زندان، ماموران اعلام کردند که با مرخصی پزشکی وی موافقت نشده است و بدین ترتیب او باز هم به زندان فرستاده شد. در پایان این گزارش، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری با محکوم کردن این برخورد دستگاه قضایی با علی نجاتی، خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط او و دیگر کارگران زندانی شده است.



معرفی محمود صالحی به عنوان سخنگوی کمیته دفاع از رضا شهابی

"کمیته دفاع از رضا شهابی" با انتشار اطلاعیه شماره یازده، "محمود صالحی" از رهبران و چهره های شناخته شده جنبش کارگری ایران را به عنوان سخنگوی رسمی خود معرفی نمود. در این اطلاعیه همچنین تأکید شده است



با توجه به وضعیت وخیم رضا شهابی و نیز اینکه تاکنون اقدام موثری از سوی مقامات قضایی رژیم برای آزادی رضا شهابی مشاهده نشده است، این کمیته در نشست فوق العاده خود، ضمن انتخاب نحوه فعالیت و افراد مسئول برای ادامه مدیریت امور کمیته دفاع، کلیات فعالیت های دفاعی و اعتراضی خود را بررسی و تصویب کرد. در پایان اطلاعیه شماره یازده، کمیته دفاع از رضا شهابی ضمن اعلام نگرانی از وضعیت جسمی وی بار دیگر به مسئولان قضایی رژیم اعلام کرده که لازم است هرچه سریعتر نسبت به آزادی رضا شهابی اقدام نمایند.

آکام بسیم

جایگاه حزب کمونیستی در مبارزه طبقاتی

وظایف سازمانی آنان را معین می کند. از آنجا که اهداف سندیکالیست‌ها در مبارزه طبقه کارگر از چهارچوب نظام سرمایه داری فراتر نمی رود، منطقی این نتیجه را به دست می دهند که برای قبولاندن یک سری اصلاحات به دولت سرمایه داری، نیازی به حزب نیست. از نظر آنان برای پیشبرد مبارزات کارگران تنها به تشکل‌های صنفی و اقتصادی یعنی اتحادیه‌ها و ... که به تنهایی ظرفیتی فراتر از مبارزه برای خواست‌های اقتصادی و صنفی ندارد، نیاز هست. البته تشکل‌های صنفی کارگری در پیوند با حزب کمونیستی و در صورتی که گرایش رادیکال بر آن غالب باشد، می تواند مبارزه برای خواست‌های سیاسی طبقه را به یکی از عرصه‌های مبارزاتی خود تبدیل کند. گرایش رفرمیستی منافع آتی جنبش، یعنی اهداف طبقاتی را قربانی منافع آتی، یعنی خواست‌های اقتصادی جنبش کارگری می کند. سندیکالیسم خط مشی اپورتونیستی "جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز" که دیر زمانی به یکی از شعارهای تجدید نظر طلبانه بخشی از سوسیال دموکراسی آلمان در اوایل قرن بیستم بدل شده بود، را در پیش می گیرد. یعنی مبارزه برای خواست‌هایی که نتایج ملموس می دهند (خواست‌های اقتصادی) را به هر هدف طبقاتی برای الغای مناسبات استثمارگرانه سرمایه‌داری ترجیح می دهند.

گرایش راست در مبارزه طبقاتی پرولتاریا سیاست سازش با سرمایه داران را پیشه می کنند. بدین ترتیب سندیکالیست‌ها با در پیش گرفتن سیاست سازش طبقاتی بنیادهای نظام سرمایه داری را از گزند انقلاب کارگری حفظ می کنند. زمانی که تضادهای طبقاتی به اوج خود می رسد و کارگران علیه نظام موجود به پا می خیزند، سندیکالیست‌ها با کارشکنی در مبارزه و محدود کردن مبارزات به مثابه سوپاپ اطمینان نظام سرمایه داری عمل می کنند.

گرایش رفرمیستی با در پیش گرفتن خط مشی برنشتاینی "افزایش یک کپک به دستمزد کارگران به هر سوسیالیسمی می ارزد" حتی از تحقق خواست‌های آتی جنبش برای بهبود وضع کارگران نیز ناتوانند. زیرا وسیع‌ترین خواست‌ها و منافع اقتصادی طبقه کارگر از طریق عمیق ترین دگرگونی‌های سیاسی متحقق خواهد شد. مارکسیست‌ها بر خلاف آنارشیست‌ها مبارزه برای رفهم و بهبود سطح معیشت کارگران در چهارچوب نظام سرمایه داری را به رسمیت می شناسند. اما آنان مبارزه برای اصلاحات را تابع مبارزه برای سرنگون ساختن نظام اجتماعی ای که پایه‌های آن بر اساس استثمار انسان از انسان بنا شده است، می دانند. به بیان دیگر مبارزه برای رفهم تابع مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم است. هر اندازه که بتوان بورژوازی را برای تصویب خواست‌هایی به نفع بهبود وضعیت کار و معیشتی کارگران

رفته برخی از جنبه‌های صنفی و محدود خود را آشکار ساختند. بویژه اولین انقلاب کارگری در سال ۱۸۷۱، یعنی کمون پاریس نشان داد که طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزات خود و رسیدن به اهدافش نمی تواند تنها به کسب قدرت سیاسی حاضر و آماده ای اکتفا نماید، بلکه بایستی قدرت سیاسی بورژوازی را با تمام نهادهای بروکراتیکش، ارتش، زندانها، دادگاهها، پلیس و غیره در هم بشکند و بر ویرانه‌های آن شالوده جهان نوینی را پی ریزی کند. بنابر این ضرورت حزبی که انقلاب کارگران را تا سرنگونی سیادت بورژوازی، کسب قدرت سیاسی و بنا نهادن پایه‌های نظامی که مظهر آزادی و برابری است یعنی سوسیالیسم رهبری نماید، از بطن مبارزه طبقاتی جاری پرولتاریا علیه بورژوازی استنتاج می شود.

در اینباره سه دیدگاه عمده در مورد جایگاه حزب در مبارزه طبقاتی در درون جنبش کارگری وجود دارد:

به تدریج طیفی از رهبران بروکرات اشراف منش بر اتحادیه‌های کارگری تسلط پیدا کرده اند که منافع خود را در بقای نظام حاکم می بینند، نه سرنگونی آن. این قشر اشراف منش که به مثابه عمال بورژوازی در میان کارگران عمل می کنند، عملاً سیاست بورژوایی را در درون جنبش کارگری نمایندگی می کنند. در قاموس سیاسی این گرایش را سندیکالیسم، رفرمیسم یا تریدیونیونسم می نامند. گرایش کمونیستی تنها در صورتی می تواند راه را به سوی کسب قدرت سیاسی هموار کند که مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی بی امانی را علیه خوش خدمتی، جبن و سست عنصری رفرمیست‌ها به سرمایه داران پیش ببرد. سندیکالیست‌ها که جناح راست جنبش کارگری را نمایندگی می کنند، مبارزات طبقه کارگر را به مبارزات اقتصادی محدود می نماید و تا جائی که خواست‌های سیاسی طبقه می پردازد که از چهارچوب نظام حاکم فراتر نرود. مبارزه برای افزایش سطح دستمزدها و کاهش ساعات کار، مبارزه برای آزادی تشکل، اعتصاب، تجمع، تحصن، مبارزه برای ممنوعیت کار کودکان و ... مدتها قبل از پیدایش سوسیالیسم علمی بوسیله تریدیونیون‌های انگلیسی مطرح شده بود. اما این مبارزه به خودی خود نمی تواند مبارزه کمونیستی باشد. کمونیست‌ها تنها برای بهبود شرایط فروش نیروی کار مبارزه نمی کنند، بلکه در عین حال مبارزه برای معو آن نظامی که کارگر در آن ناچار است برای تامین معیشت خود و خانواده اش نیروی کارش را به فروش برساند، جزئی جدایی ناپذیر از مبارزه طبقاتی کمونیستی است. تحقق اهداف کمونیست‌ها تنها از مسیر سرنگون ساختن نظام کهن بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر متشکل در نهادهای توده ای و حزبی خود، میسر است.

محتوای رفرمیستی فعالیت سیاسی سندیکالیست‌ها،

با پیدایش نظام سرمایه داری، طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار به عنوان دو طبقه اصلی جامعه در مقابل یکدیگر به صف آرایی پرداختند. در حالی که سرمایه داران صاحب وسایل تولید بودند، اما کارگران در مقابل صاحب هیچ چیز نبودند به جز نیروی کارشان. کارگران که سرمایه را به عنوان یک نیروی اجتماعی بیگانه در مقابل خود می دیدند، به تدریج پی بردند که به صورت فردی نمی توانند علیه سرمایه داران مبارزه کنند و نیاز به نیروی بیشتری دارند. آنان ابتدا در یک کارخانه و سپس در یک واحد تولیدی معین دور هم گرد آمدند و اینبار با نیروی بیشتر و با همبستگی علیه کارفرما به مبارزه برخاستند. در آغاز کارگران ابزارهای تولید را آماج حملات خود قرار می دادند و ماشین‌ها را در هم می شکستند. اما رفته رفته کارگران به قدرت جمعی خود پی بردند و درصدد برآمدن که مبارزات خود را جمع و جور کرده و به آن شکلی بدهند. حاصل این خودآگاهی سازمانیابی و متشکل شدن به صورت اتحادیه‌های اولیه کارگری است. این شکل اولیه از تشکل یابی پرولتاریا ابزاری در دست طبقه کارگر بود برای مقابله با تعرضات نظام سرمایه داری علیه کار و معیشتش. آنان دریافته بودند که با بکارگیری این ابزار می توانند برای خواست‌های شان به جنگ با صاحبان سرمایه بروند. تشکل اتحادیه‌های کارگری در اوایل پیشرفت بزرگی برای مبارزه کارگران به حساب می آمد. زیرا کارگران را از توده‌های بی شکل و پراکنده به کارگرانی که اکنون حول اتحادیه‌ها گرد هم آمده بودند، تبدیل کرد. در مقابل تشکل‌های رنگارنگ سرمایه داران، کارگران اتحادیه‌ها را برای افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار و در یک کلام بهبود نسبی شرایط کار و معیشت خود ایجاد کردند. «این فعالیت‌های کارگری نه تنها مشروع که لازم اند و تا زمانی که نظام سرمایه داری پابرجاست، نمی توان این فعالیت‌ها را کنار گذاشت». (حال و آینده اتحادیه‌های کارگری - مارکس)

با وجودی که اتحادیه‌های کارگری نقش بارزی در به عقب واداشتن سرمایه داران ایفا نمودند. اما زمانی که تضاد بین کار و سرمایه بیشتر آشکار شد، برخورد هر کارگری با سرمایه دار بیشتر جنبه برخورد میان دو طبقه اجتماعی را به خود گرفت. این برخوردها در بعضی نقاط به شورش‌هایی منجر شد. اتحادیه‌های کارگری با همه اهمیتی که برای مبارزه کارگران حول افزایش سطح دستمزدها و کاهش ساعات کار قائل بودند، اما پاسخگوی موقعیت جدید نبودند. بدین سان نیاز به ابزار کارتری برای سر و سامان دادن و سازمان دادن مبارزات کارگران علیه حملات سرمایه داران به عینه خود را نشان داد.

با پیدایش حزب انقلابی کارگری (که شایستگی این عنوان را تنها وقتی خواهد داشت که بتواند پیشروان را با طبقه و توده در یک کل واحد و جدایی ناپذیر به یکدیگر مربوط سازد) اتحادیه‌ها ناگزیر رفته

در اینجا نیز محتوای فعالیت، وظایف سازمانی را تعیین می کند. پرولتاریا زمانی می تواند قدرت سیاسی را به چنگ آورد که از لحاظ آگاهی و تشکل یابی به قدر کافی آمادگی لازم را کسب کرده باشد. طبقه کارگر برای سرنگون ساختن حاکمیت بورژوازی، کسب قدرت سیاسی و رهبری انقلاب کارگری به حزب کمونیستی ای نیازمند است که به بخش جدائی ناپذیری از طبقه کارگر تبدیل شده باشد. حزبی که در جریان مبارزه آبدیده شده و آگاهی طبقاتی پرولتاریا را در جریان تکامل مبارزه طبقاتی اش علیه بورژوازی ارتقا دهد، حزبی که هر تک اعتراض کارگران را به هم پیوند داده و امر تشکل یابی کارگران را در سازمان های توده ای به پیش برد، حزبی که طبقه کارگر را برای تصرف قدرت سیاسی تدارک ببیند.

«کمونیست ها هیچگونه منافی جدا از منافع کل طبقه ندارند. تفاوت کمونیست ها با دیگر احزاب کارگری در این است که اولاً، در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار می دهند و از آن دفاع می نمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی می کند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند». (نقل از مانفیسست حزب کمونیست) از لحاظ تئوری نیز فرق کمونیست ها با دیگر اقشار پرولتار در این است که بر شرایط، جریان و اهداف طبقه آگاه اند. در این دیدگاه حزب جایگاه واقعی خود را در سیر مبارزه طبقاتی پرولتاریا پیدا می کند. حزبی که نه به نیابت، بلکه همگام و همراه طبقه بسوی کسب قدرت سیاسی گام برمی دارد. در این جا حزب نه بدنال طبقه و نه به جای طبقه انقلابی، بلکه نقش پیشرو خود را به عنوان قشری آگاه به منافع طبقاتی کارگران ایفا می کند. بنابر این طبقه کارگر برای رهبری انقلاب کارگری نه تنها به سازمانهای صنفی و اقتصادی، اعم از اتحادیه ها یا شوراهای نیازمند است، بلکه نیاز به حزب پیشروی که اولاً مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک علیه طبقات حاکمه و اقشار بینابینی متزلزل، ناستوار و ناپایدار را به امر تعطیل ناپذیر خود بدل کند و ثانیاً جویبارهای مبارزات کارگران و دیگر اقشار تحت ستم را به هم وصل کند و دریای خروشان کارگران و ستمدیدگان آگاه و متشکل را به سوی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و انقلاب اجتماعی این طبقه در مناسبات تولیدی هدایت نماید.

تسخیر کند. پیروان این خط مشی اوتاریستی بر نقش طبقه کارگر در انقلاب کارگری خط بطلان می کشند. اینان از پیوند حزب با جنبش طبقه انقلابی عاجزند. نمونه تاریخی چنین گرایشی همانی است که در قرن نوزده انگلس آنرا تبیین کرده است و به گرایش بلانکیستی شهرت دارد. انگلس در سال ۱۸۷۲ درباره بلانکیست های فراری با چنین خط مشی ای می نویسد: «از آنجا که بلانکی هر انقلابی را به مثابه اقدام ناگهانی یک اقلیت کوچک انقلابی تلقی می کند، الزاماً پس از موفقیت خواه ناخواه دیکتاتوری جایگزین آن خواهد شد. البته نه دیکتاتوری تمام طبقه انقلابی پرولتاریا، بلکه دیکتاتوری تعداد معدود افرادی است که دست به این اقدام زده اند و خودشان نیز به نوبه خود از قبل تحت دیکتاتوری چند نفر معدود متشکل شده اند». اینان از آنجا که هر انقلابی را نه به مثابه تکامل تاریخی نظام اجتماعی موجود، بلکه به عنوان اقدام یک اقلیت انقلابی در نظر می گیرند، به این نتیجه می رسند که اگر یک عده از انقلابیون در سر فرصت اقدام به تصرف قدرت سیاسی نمایند، توده های کارگر و زحمتکش را با خود همراه خواهند ساخت. زمانی که قدرت سیاسی بدست آنها افتاد از طریق آموزش، طبقه کارگر و توده ها را از تمام پلیدی های نظام کهن پاک خواهند کرد. بر این اساس این سازمان دو وظیفه را در مقابل خود قرار می دهد. اول اینکه وظیفه آگاه کردن طبقه کارگر، آنهم نه در جریان یک جنبش انقلابی و دوم اینکه تصرف قدرت سیاسی را به جای طبقه و در مقام آقا بالاسر به عنوان وظیفه تعطیل ناپذیر خود قرار می دهد. این در حالی است که در دیدگاه مارکس نه تنها برای اینکه حاکمیت بورژوازی بجز از طریق انقلاب از راه دیگری سرنگون نخواهد شد، بلکه بدین سبب نیز که طبقه سرنگون کننده تنها در جریان یک انقلاب است که می تواند از پلیدی های همه اعصار کهن رهایی یابد، انقلاب ضروری است.

از دیدگاه مارکسیستی مبارزات اقتصادی طبقه کارگر الزاماً بایستی به یک انقلاب سیاسی تبدیل شود. انقلاب سیاسی ای که دگرگون ساختن بنیادی مناسبات اجتماعی را هدف خود قرار داده باشد. در اینباره مارکس می گوید: «میان جامعه سرمایه داری و کمونیستی دوران انقلابی تبدیل اولی به دومی قرار دارد، متناسب با این دوران انتقالی یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد، دولت این دوران چیزی نمی تواند باشد بجز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا».

به عقب راند، اما مادامی که کارگر ناچار باشد نیروی کاری خود را در ازای مزد به سرمایه دار بفروشد، نمی توان از آزادی سخن گفت. زیرا اساس نظام حاکم یعنی مالکیت خصوصی و کار مزدی به همان صورت باقی خواهد ماند. بورژوازی در اولین فرصت دوباره برای بازپس گیری دست آوردهایی که حاصل مبارزات کارگران بوده است، یورش خواهد آورد. مبارزه اتحادیه ها در مقابل دست اندازی سرمایه داران یعنی مبارزه حول مسائل دستمزد و ساعات کار، نه تنها مشروع، بلکه لازمند و تا زمانی که نظام تولیدی حاضر ادامه دارد نمی توان این فعالیت ها را کنار گذاشت. به گفته آموزگار بزرگ پرولتاریا کارل مارکس، اگر به اتحادیه های کارگری در جنگ و گریز کار و سرمایه نیاز هست، وجود آنها به عنوان عاملین تشکل برای فراسوی رفتن از نظام کار مزدی و حکومت سرمایه پر اهمیت تر است. اما تنها عاملین تشکل یعنی ظرفی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی پرولتاریا هستند، این ظرف زمانی معنی واقعی خود را پیدا می کند که با دیگر اشکال سازمانیابی طبقاتی یعنی حزب کمونیستی مرتبط باشد. بنا بر این برای انجام انقلاب کارگری نه تنها به اتحادیه ها و شوراهای به عنوان عاملین تشکل کارگران نیاز هست، بلکه نیاز به حزبی که تئوری مارکسیسم راهنمای عمل انقلابی اش باشد و به جزئی جدائی ناپذیر از طبقه تبدیل شده باشد، حیاتی است.

گرایش دیگری به ضرورت حزب برای پیشبرد مبارزه طبقاتی اذعان دارد. اما چه باید کرد آنها بدینجا ختم می شود که بایستی حزب از درون طبقه و توسط خود فعالین و پیشروان کارگری شکل بگیرد. این گرایش تمامی دستاوردهای تاکنونی فعالیت کمونیست های ایران در راستای تشکل حزب کمونیستی طبقه کارگر در چند دهه اخیر را نادیده می گیرد. از سوی دیگر در شرایطی که تشکل هر گونه تشکل مستقل کارگری اعم از اتحادیه یا شورا با سرکوب دولت سرمایه داری حاکم بر ایران مواجه می شود، امکان تشکل حزبی که بتواند در زیر ضرب سرکوب پلیسی منافع کل طبقه و جنبش را نمایندگی کند، دشوار است. فعالیت سازمانی این گرایش نشان دهنده این واقعیت است که در زمینه فعالیت سیاسی نیز ظرفیت فراتر رفتن از مبارزات اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان را ندارد. گرایش دیگری بر این باور است که یک عده از انقلابیون سازمانی را تشکل دهند تا در اولین فرصت به نیابت از طبقه کارگر قدرت سیاسی را

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018
127 02 Skärholmen
SWEDEN

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016
kkh@cpiran.org

آدرس های حزب کمونیست ایران و کومه له

نماینده کومه له در سلیمانیه
3300657 - 3300561

کمیته مرکزی کومه له
00964-7701520781
00964-7707567855

نماینده کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box75026
750 26 Uppsala - Sweden
Fax: 004686030981
representation@komalah.org
Tel: 0046 8 6030981

دوشنبه و جمعه از ساعت 19 تا 22 به وقت اروپا

Komala TV

Hotbird

Freq: ۱۱۶۴۲

Pol:H

Fec: ۳/۴

Sym: ۲۷۵۰۰



یا به ما کار بدهید یا راحت مان بگذارید!

جهان امروز

نشریه سیاسی
حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

سردبیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هئیت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق
پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس
خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً
برای این نشریه ارسال شده باشد را
چاپ می‌کند.

* استفاده از مطالب جهان امروز با
ذکر ماخذ آزاد است.

* مسئولیت مطالب جهان امروز با
نویسندگان آن است و تنها مطالبی
که با نام جهان امروز امضا شده
باشد، موضع رسمی نشریه است.

* جهان امروز در ویرایش و کوتاه
کردن مطالب رسیده آزاد است. این
امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده
می‌رسد.

* مطالب جهان امروز با برنامه
"ورد فارسی" تایپ می‌شود و
حداکثر سقف مطالب ارسالی سه
صفحه ۴ با سایز ۱۳ است.

این، فریاد اعتراض یک زن جوان دستفروش در مترو تهران در رو در رویی با تعرض نیروهای سرکوبگر رژیم است. این زن تنها نیست. بر طبق آمارهای غیر رسمی ۸۰۰ هزار تا یک میلیون دستفروش در مترو تهران به این نوع باصطلاح کار که نه کار، بلکه شکلی از بیکاری پنهان و کار کاذب است، مشغولند. در تازه ترین اخبار مربوط به تعرض به این دسته از خیل بیکارانی که چاره ای جز روی آوری به دستفروشی در مترو ندارند، ماموران رژیم در یک حمله وسیع، بیش از هزار نفر از آنان را جمع آوری و وسایلی و امکانات شان را ضبط کرده اند.

با گستردگی ابعاد بیکاری روی آوری به دستفروشی، بیشتر از هر زمانی رایج شده تا جایی که در هر گوشه‌ای از هر شهری بساط دستفروشان پهن است و روزمره هم از سوی ماموران جمهوری اسلامی مورد تعرض قرار می‌گیرند و بعضاً نیز برای مرعوب کردن آنان و توجیه داشتن برای برچیدن بساط شان به آنان اتهامات ناروایی هم می‌زنند. بیشترین بساط دستفروشی‌ها بعد از تهران که به تناسب جمعیتش شمار زیادی از دستفروشان را در خود جای داده است، در مناطق مرزی کشور و عقب نگهداشته شده‌ای چون کردستان و سیستان و بلوچستان، پهن است و بیشترین اخبار تعرض به دستفروشان هم به همین مناطق اختصاص دارند.

زندگی دستفروشان بویژه آن دسته ای که همه وسایلی فروش شان در ساکی و خرجینی جای می‌گیرند، چنان اسفبار است که تنها آن زمان که پای صحبت شان می‌نشینم می‌توانی پی ببری که برای نقد کردن همین مشت خرد و ریزشان چه مشقاتی را تحمل می‌کنند. همین هابی که در مترو تهران پرسه می‌زنند و اجناس شان را می‌گردانند تا نقدش کنند، به قول خودشان آبروی شان را پای این اجناس امانتی گرو گذاشته اند. اینان به امید این که سر و ته زندگی فقیرانه شان را هم بیاورند هرگونه ریسکی را قبول می‌کنند. آنان دل به دریا می‌زنند و صبح تا شب در داخل مترو می‌چرخند و خرد و ریزشان را می‌گردانند تا بلکه بتوانند بدور از چشم پلیس و مأموران مترو آنها را نقد کنند و آخرشب با خود پولی به خانه ببرند. با اینحال این قشر وسیع از بیکاران تنگدست که راه گریز از گرسنگی را در دستفروشی دیده اند در امان نیستند و هر روز آماج یورش اند و هر آن بیم آن را دارند که همه چیزشان را از دست بدهند و سر از کلانتری و مرکز پلیس دریاورند.

بسیاری از بیکاران شهرها در کنار پیاده روها، مسیر جاده‌های خارج از شهر، دور و بر ترمینال‌ها و تقریباً همه جا بساطی را از لباس های کهنه و دست چندم

گرفته، تا سبزی و میوه و اسباب بازی کودکان و وسایلی آشپزخانه و انواع خوراکی و اجناس مورد نیاز اقشار پائینی جامعه، پهن می‌کنند تا آخر شب با دستی نه چندان پر به خانه های شان برگردند.

وجود دستفروشی بارزترین شاخص عینی میزان بیکاری هر جامعه ای است. بسیاری از این دستفروشان، جوانانی هستند که تازه به سن کار رسیده و یا درسی خوانده و دانشگاهی رفته اند اما شانس این را نداشته اند که دستشان به کار مناسبی که تناسب با تخصص شان داشته باشد، بند شود. طیفی از این دستفروشان کارگران بیکار شده ای هستند که کارشان را از دست داده اند و موفق به یافتن هیچ کاری نشده اند. عده ای هم از این دستفروشان کارگران از کار افتاده ای هستند که دیگر قادر به کار سابق خود نیستند و هیچ تأمین دیگری هم ندارند. عده ای نیز از این دستفروشان زنان و مردان مسنی هستند که هیچ مستمری ندارند و یا اگر هم دارند زندگی شان را نمی‌چرخاند. شماری هم از این دستفروشان کسانی هستند که با کار دیگری که دارند قادر به اداره زندگی خود و خانواده شان نیستند.

همه دستفروشان، یک کار سر و سامان دار همیشگی حتی با درآمد کمتر را به کار دستفروشی ترجیح می‌دهند. هیچکدام به این دلخوش نیستند که در گرما و سرما با واهمه از تعرض مأموران و زیر تهدید باتوم پلیس صبح را تا شب با دلهره سر کنند.

جمهوری اسلامی نه تنها پاسخی برای بیکاران جویای کار ندارد، آزمون هم که بیکاران در تلاش برای تأمین معاشی ناچیز به دستفروشی روی می‌آورند، به اشکال مختلف از سوی رژیم مورد تعرض قرار می‌گیرند، امکانات و وسایلی شان ضبط و در بسیاری موارد غارت می‌گردند. دولت انواع طرح‌ها را برای جمع آوری آنها و به قهر فقر راندن شان دارد. بنام "طرح ارتقاء امنیت اجتماعی"، تعقیب شان می‌کنند. بنام "سد معبر کردن و اجرای طرح حفظ زیبایی شهر" وسایلی شان را ضبط و هست و نیست شان را غارت می‌کنند.

واقعیت این است که اگر آن جوان جویای کار و آن کارگر بیکار شده و آن کارگر از کار افتاده و آن انسان مسنی که دیگر نباید کار کند، زندگی تأمین شده ای می‌داشتند؛ نه خود و نه کودکان شان مجبور نمی‌بودند به دستفروشی روی آورند. جمهوری اسلامی نه می‌خواهد و نه می‌تواند حداقلی از زندگی برای توده های مردم فراهم کند تا مجبور نباشند چنین شرایط دشواری را برای تأمین یک زندگی بخور و نمیر تحمل کنند. تنها راه رهایی از این درجه از فقر و ناامنی، به زیر کشیدن این رژیم است. ■

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلات
دلال کومه له (تکشر)

takesh.komalalah@gmail.com

از سایت های حزب کمونیست ایران و کومه له دیدن کنید!

سایت حزب کمونیست ایران سایت کومه له سایت تلویزیون کومه له
www.cpiran.org www.komalalah.org www.tvkomala.com

اطلاعیه کمیته مرکزی کومه له در محکوم کردن حمله هوآئی ارتش ترکیه به کاروان کاسبکاران مرزی



شامگاه روز چهارشنبه ۸ دیماه برابر با ۲۸ دسامبر جنگنده های هوآئی ارتش ترکیه به یک کاروان از کاسبکاران که از کردستان عازم خانه هایشان در روستاهای واقع در استان شرناخ در کردستان ترکیه بودند حمله کردند. در این حمله جنایتکارانه حداقل ۳۸ تن در جا جان خود را از دست دادند. اجساد این قربانیان به شکلی فجیع سوخته شده است و همین نشان می دهد که در این بمباران با احتمال زیاد از بمب ناپالم استفاده شده است. استان شرناخ در کردستان ترکیه واقع شده است و با کردستان عراق هم مرز است. غالب جانباختگان این رویداد جوانان و نوجوانانی بودند که برای تامین زندگی خانواده هایشان کالاهای مورد نیاز مردم در دو سوی مرز را بر روی شانه هایشان حمل می کنند. معاش بخش بزرگی از ساکنان مرزی کردستان عراق و ترکیه همانند ساکنان کردستان ایران و عراق بطور مستقیم و غیرمستقیم از راه کولبری و مبادله کالا در دوسوی مرز تامین می شود. زحمتکشان مناطق مرزی در ایران و ترکیه در حالی این چنین مورد حمله وحشیانه دو دولت حاکم در این دو کشور قرار می گیرند که از شدت تنگدستی ناچارند برای تامین یک زندگی بخور و نمیر این چنین جانشان را کف دستشان بگذارند.

ارتش و دولت ترکیه همواره از این موضوع اطلاع داشته اند و به دلیل اینکه راه دیگری برای تامین زندگی پیش پای مردم تنگدست این منطقه قرار نداده بودند عملاً وجود این نوع از مبادله کالا در مناطق مرزی را پذیرفته بودند. از اینرو بروشنی معلوم است که این حمله آگاهانه صورت گرفته است و نژاد پرست های ارتش ترکیه خواسته اند از این طریق از مردم عادی در این منطقه زهر چشم بگیرند.

کمیته مرکزی کومه له این حمله وحشیانه را به شدت محکوم می کند و اطمینان دارد که این گونه اقدامات نمی تواند روحیه مبارزاتی مردم کرد در کردستان ترکیه را که عزم خود را برای تامین حقوق اولیه و انسانی خود جزم کرده اند تضعیف نماید. ما جانباختن این زحمتکشان را به خانواده های آنان، به مردم این روستا و همه مردم کردستان تسلیت می گوئیم و خود را در غم و اندوه آنان سهیم می دانیم.

کمیته مرکزی کومه له

سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

۸ دیماه ۱۳۹۰ ۲۹ دسامبر ۲۰۱۱

اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در مورد ساکنین "اردوگاه اشرف" در خاک عراق

آنچه روشن است سازمان ملل متحد علیرغم آگاهی بر ابعاد فجایعی که تا کنون در این اردوگاه به وقوع پیوسته و علیرغم آگاهی بر موقعیت مخاطره آمیز ساکنین این اردوگاه، از تلاش و انجام اقدامات جدی برای انتقال ساکنین این اردوگاه به کشور ثالث و امن، آشکارا کوتاهی کرده است. دولت آمریکا که کشتار ساکنین این اردوگاه در دوره اشغال و حضور نیروهایش در عراق انجام گرفته هنوز هم نمی خواهد جلو تکرار این فجایع انسانی را بگیرد. پیشنهاد آمریکا برای انتقال ساکنین اردوگاه اشرف با یکی از پایگاه های سابق آمریکا که رهبری سازمان مجاهدین نیز با آن موافقت کرده است نمی تواند امنیت جانی ساکنین این اردوگاه را تضمین کند. در شرایطی که حضور گروه های تروریستی وابسته به سپاه پاسداران جمهوری اسلامی در عراق و همدستی های دولت عراق با رژیم ایران بر کسی پوشیده نیست، چگونه می توان امنیت جانی ساکنین این اردوگاه را تضمین کرد؟ واقعیت این است که دولت آمریکا برای تداوم سیاست اعمال فشارهای کنترل شده بر رژیم ایران به تداوم حضور نیروهای مجاهدین در عراق و وجود این حربه نیز برای بده و بستان های پشت پرده با رژیم اسلامی ایران نیاز دارد، و در این راه از قربانی کردن همه ساکنین این اردوگاه هم ابائی ندارد.

حزب کمونیست ایران ضمن محکوم کردن دسیسه های دولت های عراق و رژیم ایران و سیاستهای دولت آمریکا علیه ساکنین اردوگاه اشرف، خواهان تضمین امنیت جانی و حقوق و حرمت انسانی ساکنین این اردوگاه و اقدامات عاجل برای انتقال آنها به کشور ثالث است. حزب کمونیست ایران از همه نیروهای سیاسی اپوزیسیون ایران و نهادهای مدافع حقوق انسان در سطح جهان می خواهد که نگذارند امنیت و جان هواداران و اعضای سازمان مجاهدین خلق مستقر در عراق قربانی بند و بست های دولت عراق با رژیم جمهوری اسلامی گردد، و برای انتقال آنها به کشور ثالث دولت عراق و سازمان ملل متحد را تحت فشار قرار دهند.

کمیته مرکزی

حزب کمونیست ایران

۲۹ آذر ۱۳۹۰

۲۰ دسامبر ۲۰۱۱

دولت عراق تا کنون چندین بار اعلام کرده است که تا روز ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱ برابر با دهم دی ماه ۱۳۹۰ "اردوگاه اشرف" که حدود ۳۴۰۰ نفر از افراد وابسته به سازمان مجاهدین خلق ایران در آن مستقر هستند تعطیل خواهد شد. در برابر اعلام پی در پی ضرب الاجل دولت عراق، فرستادگان سازمان ملل متحد در امور عراق از دولت عراق درخواست کرده اند تا در مهلتی که برای بستن "اردوگاه اشرف" تعیین کرده است، تجدید نظر کند. از سوی دیگر خبرگزاری رویترز به نقل از مقامات آمریکایی گزارش داد که پیشنهاد شده است ساکنان اردوگاه اشرف به محل یک پایگاه سابق نظامیان آمریکایی در نزدیکی فرودگاه بغداد انتقال داده شوند. سازمان مجاهدین روز سه شنبه ۲۰ دسامبر با صدور اطلاعیه ای اعلام کرده که در صورت ارائه تضمین های لازم از سوی سازمان ملل متحد و دولت آمریکا، آماده است که ساکنان "اردوگاه اشرف" را به کمپ دیگری انتقال دهد. در نتیجه فشارهای بین المللی سرانجام دولت عراق رضایت داده است که مهلت اقامت ساکنان کمپ اشرف در خاک عراق را به مدت ۶ ماه دیگر تمدید کند.

پیش از این، در روز هشتم آوریل سال جاری، نیروهای امنیتی عراق به ساکنان غیر مسلح اردوگاه اشرف حمله کردند که کشتار ۳۴ نفر و زخمی شدن ۷۰ نفر از ساکنان این اردوگاه را به دنبال داشت. در ماه اوت ۲۰۰۹ نیز در جریان حمله ارتش و پلیس این کشور به این قرارگاه ده ها نفر کشته و زخمی شدند.

تردید نیست که وقوع همه این فجایع در گذشته و تعیین ضرب الاجل برای برچیدن اردوگاه اشرف در شرایط کنونی مطابق نقشه و تحت فشار رژیم جمهوری اسلامی ایران انجام گرفته است. تاریخ و پیشینه روابط نیروها و احزاب مذهبی شیعه که اکنون در ساختار سیاسی و نظامی دولت عراق دست بالا را دارند به رژیم جمهوری اسلامی امکان داده است که این سیاست ها را پیش ببرد. دولت عراق در شرایط تشدید تنش ها و اوج گیری بحران سیاسی در عراق، برای تقویت موقعیت خود در مقابل رقبای داخلی و خارجی در سطح منطقه، به حفظ و تداوم همکاری های خود با رژیم جمهوری اسلامی نیاز دارد، و در این راه از این نوع خوشخدمتی ها کوتاهی نخواهد کرد.



آغاز سال ۱۴۰۱ میلادی

می توان دریافت که در روسیه و هند و دیگر کشورها چه خبر است.

در سالی که گذشت فقر و گرسنگی در بسیاری از کشورها و بویژه کشورهای فقیر و جنگ زده

به اوج خود رسید و روال دردناک تری برای سال آتی پیش بینی می شود. بنا به گزارش دفتر برنامه جهانی غذای سازمان ملل، هم اکنون نزدیک به یک میلیارد انسان گرسنه در کشورهای مختلف جهان زندگی می کنند.

سال نو در شرایطی آغاز می شود که جنگ و اشغال و ترور و ارتجاع در افغانستان و عراق، همچنان از مردم بیدفاع این کشورها قربانی می گیرد.

سال نو میلادی در شرایطی فرا می رسد که در ایران همچنان ارتجاع و استبداد مذهبی حاکم است، بیکاری و فقر بیداد می کند، زندان و شکنجه و اعدام به امری روزمره بدل شده است و مردم حتی نمی توانند با همان حداقل های شادی مردم جهان هم سهم شوند.

ارتجاع و نظام سرمایه داری حاکم از ایران چنان مملکتی ساخته است که سال ۲۰۱۱، سال ثبت رکوردهای تازه تری برای این کشور بود. در سال ۲۰۱۱، ایران همچنان بزرگترین زندان روزنامه نگاران جهان بود. در سال ۲۰۱۱ ایران همچنان مقام اول کشورهای اعدام کننده را حفظ کرد. در سال ۲۰۱۱ ایران همچنان مقام اولین کشور اعدام کننده کودکان را صاحب شد و در سال ۲۰۱۱ پایتخت ایران همچنان آلوده ترین شهر دنیا بود.

اما در کنار همه این رنج ها و محرومیت هایی که نظام سرمایه داری بر جوامع بشری تحمیل کرده است، کارگران و مردم محروم جهان هم دست روی دست نگذاشته اند و به اشکال گوناگون به مبارزه علیه آن برخاسته اند.

در سال گذشته، بعد از سال ها رخوت سیاسی ناشی از دیکتاتوری شدید حاکم، مردم کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا علیه حکام دیکتاتور خود و برای آزادی و معیشت بهتر قیام کردند و این بخش از جهان به یکباره متحول شد. قیام های توده ای در این کشورها همچنان جریان دارند و مردمی که عمری را زیر حاکمیت دیکتاتوری های بی رحم گذرانده اند، غرور و حرمت انسانی خود را باز می یابند و با فریاد بلندشان، به دیکتاتوری و

یکشنبه اول ماه ژانویه سال ۲۰۱۲ میلادی آغاز شد. هرساله در این ایام، جهان حال و هوایی دیگر بخود می گیرد و از مدتها پیش اکثریت مردم کشورهای جهان تدارک برگزاری روزهای شادی را می بینند. اگرچه رقص نور چراغ های رنگی بر کاج های برف گرفته و معابر سفید شده فرا رسیدن سالی نو را اعلام می کنند، اما امسال در مقایسه با سال های گذشته مردم شور و شوق کمتری برای جشن گرفتن و شادی کردن از خود نشان دادند. به وضوح می توان مشاهده کرد که جشن های سنتی امسال از لحاظ مشارکت توده های مردم به گرمی سال های گذشته نیست.

بحران اقتصادی سرمایه داری در زندگی اکثریت مردم جهان به اشکال مختلف منعکس شده است. بخش های وسیعی از کارگران تاوان بحرانی را پس می دهند که آنان را از خط تولید و بازار کار بیرون انداخته و بیکارشان کرده است. در کنار آنان بخش های وسیعی از مردم کم درآمد ناچار شده اند از بسیاری از نیازهای زندگی شان که تا دیروز کم و بیش به آن دسترسی داشتند، صرف نظر کنند و به زندگی فقیرانه تری تن در دهند. بسیاری از همین مردمی که جشن آغاز سال جدید، برایشان معنایی داشت با درآمد ناچیزشان، با بیمه بیکاری و کمک های دولتی ناکافی شان، حتی به زحمت می توانند خرج نان و مسکن خود را تامین کنند.

هزاران واحد تولیدی تعطیل شدند، دهها میلیون بیکار دیگر بر شمار بیکاران افزوده شدند، سطح زندگی کارگران و اکثریت مردم پایین تر آمد، دهها میلیون انسان بر شمار گرسنگان جهان افزوده شدند و کارخانجات و مراکز تولیدی بسیاری که می توانستند نیازهای انسان امروز را برآورده کنند زیر بار تناقضات و بحران نظام سرمایه داری یکی پس از دیگری از تولید باز ماندند و یا آهنگ تولید خود را کند کردند. در حالی که انبارها انباشته از کالاهای فروش نرفته بودند، انسان ها از بهره مند شدن از حاصل رنج و کار خود محروم گریه بودند.

در گوشه و کنار همین شهرهای نورانی می توان در ماندگان فراوانی را زیر پل ها و کنج دیوارها دید که سر در گریبان از سوز سرما مچاله شده اند و از درد اعتیاد به خود می پیچند. خیرگزاری های آمریکایی خیابان خواب های آمریکا را نزدیک به ۲ میلیون نفر تخمین زده اند. از روی همین آمار

قلدری حاکمان مادام العمر نه می گویند و تاکنون موفق شده اند سه دیکتاتور را ساقط کنند. دیکتاتور سوریه همچنان در مقابل قیام مردم مقاومت می کند و امپریالیست ها و هم پیمانان منطقه ای آنها در کمین نشسته اند تا قیام مردم رنجیده را در جهت منافع خود سوق دهند. رژیم یمن آخرین نفس های عمر ۳۰ و چند ساله خود را می کشد و رژیم های اردن، مراکش و الجزایر در مقابل مبارزات مردم سیاست عقب نشینی تاکتیکی را در پیش گرفته اند.

طی همین سال، "جنبش اشغال وال ستریت" متولد شد و به سراسر دنیا پر کشید و به مثابه جنبشی جهانی و ضدکاپیتالیستی همچنان در میدان است. این جنبش در حال پیشروی است و می رود که سنت های نوینی از مبارزه ضد سرمایه دارانه در همه جا جایبندازد.

طی یکسال گذشته کارگران و حقوق بگیران کم درآمد در کشورهای اروپایی در برابر سیاست ریاضت اقتصادی دولت ها ایستادند. در مقابله با تلاش دولت یونان برای انداختن بار بحران اقتصادی بر دوش مردم، طبقه کارگر این کشور با اعتصابات عمومی و تظاهرات گسترده خیابانی تا بی ثبات کردن نظم سیاسی حاکم پیش رفته است. کارگران اسپانیا، انگلستان و بسیاری نقاط دیگر در اروپا در مقابل بازپس گیری دستاوردهایی که طی چندین دهه مبارزه بدست آورده اند مقاومت می کنند.

بدون شک مبارزه محرومان و ستمدیدگان و در راس آنان کارگران می تواند جهان امروز را از بربریتی که نظام سرمایه داری مسبب و عامل بقای آن است، رها سازد. تاریخ بارها نشان داده است که وقتی توده های وسیع محرومان و استثمارشدگان یک دل و یک صدا برای رها ساختن خود پا به میدان نبرد، نبردی همه جانبه با استثمارگران و حکومتهایشان بگذارند، هیچ نیرویی نمی تواند جلودار سیل خروشان آنان باشد. سال ۲۰۱۲ را با امید به پیشروی و پیروزی قدم به قدم در عرصه های مختلف این نبرد سرنوشت ساز آغاز می کنیم.

